

مجله الکترونیکی  
همجنسگرایان ایران  
سال اول ، شماره ۹ ، شهریور ماه ۱۳۸۴





## فهرست مطالب

- فهرست مطالب ..... ۱
- حرف های سردبیر؛ ما همجنسگرایان و قانون اعدام .... ۲
- عشق ..... ۵
- همجنسگرایان و معضل ازدواج ..... ۷
- نصیحتی به لزیبن ها - دلارام ..... ۱۴
- تاملاتی درباره همجنسگرایی-رضا ..... ۱۶
- توضیحاتی درباره واژه «گی» ..... ۱۷
- رویا، یا واقعیت؟ ..... ۱۸
- آقای الف - مهدی ..... ۲۰
- اخلاق چیست؟ تفاوت اخلاق فرمایشی و اخلاق پویا
- ساویز شفائی ..... ۲۱
- جشن عشق ..... ۲۶
- خود سانسوری و سرکوب درونی کردن
- آنچه هر همجنسگرایی باید بداند ..... ۳۰
- انزال زودرس؛ ترس و رابطه آن با گرایش جنسی ..... ۳۴
- شوخی با طعم جدی - جدی با طعم شوخی ..... ۳۶

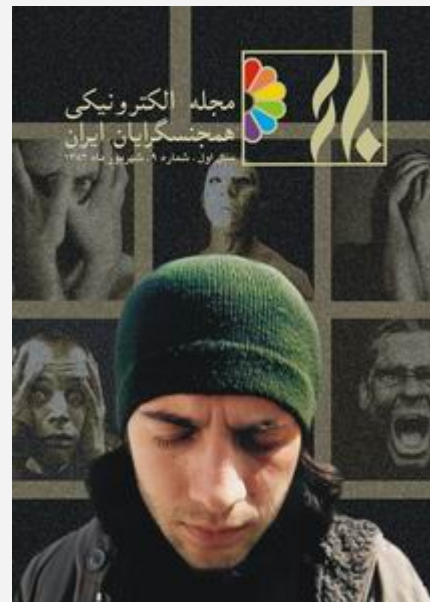
## ماها را به دوستان و آشنایان خود معرفی کنید

# ماها

## مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایران

تاریخ آغاز انتشار: آذرماه سال ۱۳۸۳

شماره ۹، شهریور ماه ۱۳۸۴ - ۳۸ صفحه



**MAHA**

The First Iranian GLBT e-Magazine

Issue 9 , September 2005

[Majaleh\\_maha@yahoo.com](mailto:Majaleh_maha@yahoo.com)

## ارتباط با ما

برای بیان نظرات و پیشنهادات خود، و یا ارسال مطلب، عکس، نقد، و همینطور برای اشتراک «ماها»، از آدرس پستی زیر استفاده کنید:

[Majaleh\\_maha@yahoo.com](mailto:Majaleh_maha@yahoo.com)

(پست الکترونیکی علاقه مندان به اشتراک ماهنامه «ماها» در لیست مشترکین وارد شده و پس از آن، همزمان با انتشار شماره جدید، نسخه ای از آن برای مشترکین ارسال خواهد شد.)



## حرف های سردبیر

### ما همجنسگرایان و قانون اعدام

در وبلاگ های چند نفر از دوستان و کامنت های آنها خواندم که درباره موضوع اعدام دو نوجوان در مشهد که یکی از - به اصطلاح- جرم های آنها لواط (همجنسگرایی) عنوان شده بود، مطالبی نوشته شده و بحث به این کشیده بود که کلا اعدام چیز خوبی است یا نه؟ موضوع برایم جالب بود و به همین خاطر به سهم خودم وارد این بحث می شوم، چون فکر می کنم که ما همجنسگرایان باید موضع خود را نسبت به اعدام، به عنوان یک نوع قصاص جامعه از مجرم و برخورد به مثل مشخص کنیم، به خصوص که قانون جزای اسلامی که در دادگاه ها اجرا می شود، همجنسگرایی را با اعدام پاسخ می دهد و ما در مسیر دسترسی به حقوق اجتماعی و مدنی خود، خواه ناخواه باید در جهت لغو این ماده از قانون تلاش کنیم. برای دسترسی به چنین امری، بهتر است که دلائل و نظرات خود را با استدلال و منطق بیان کنیم.

موافقان اعدام دلیل می آورند که این کار (اعدام) به کمتر شدن خشونت و بزهکاری اجتماعی کمک می کند.

اما به عنوان نمونه، کشور خود ما نشان می دهد که این ادعا درست نیست. کشور ما از نظر اعدام در جهان رتبه اول را دارد، پس چرا خشونت، قتل، دزدی، تجاوز، بزهکاری و... نه تنها کمتر نشده، بلکه هر روز بیشتر هم می شود؟ چرا در کشورهای دیگر که قانون اعدام را اجرا می کنند، بزهکاری اجتماعی کمتر نشده است؟ چرا در کشورهایی که قانون اعدام را لغو کرده اند، آمار قتل و جنایت و بزهکاری کمتر از آمار کشور ماست؟ آیا این خود بیانگر این استدلال نیست که اعدام نه تنها مشکلی را حل نمی کند، بلکه اثرات مخرب و سوئی بر ذهن و روان جامعه هم دارد و خشونت و انتقام را به عنوان امری موجه جلوه می دهد؟ پس مجازات اعدام نه تنها باعث ترس و عبرت گیری دیگران - و در نتیجه کمتر شدن خشونت و بزهکاری - نمی گردد، بلکه هر چه بیشتر به رواج

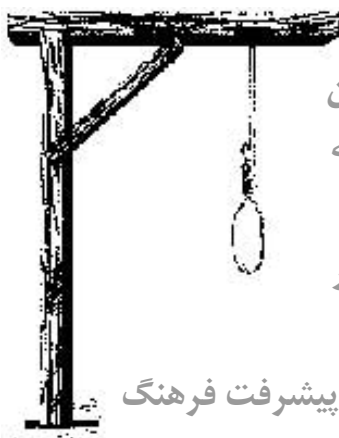
ما همجنسگرایان باید موضع خود را نسبت به اعدام، به عنوان یک نوع قصاص جامعه از مجرم و برخورد به مثل مشخص کنیم، به خصوص که قانون جزای اسلامی که در دادگاه ها اجرا می شود، همجنسگرایی را با اعدام پاسخ می دهد و ما در مسیر دسترسی به حقوق اجتماعی و مدنی خود، خواه ناخواه باید در جهت لغو این ماده از قانون تلاش کنیم.

خشونت و روان پریشی جامعه دامن می زند. دلیل دیگر موافقان اعدام این است که گویا اعدام قاتل یا مجرم، به التیام زخم و درد و رنج خانواده مقتول کمک می کند. می توان پرسید که آیا اعدام فرد بزهکار یا قاتل، مقتول را به خانواده اش باز پس می دهد؟ نه! آیا باعث می شود که رنج و داغ آنها التیام یابد؟ نه! تازه آیا اعدام قاتل باعث نمی شود که خانواده دیگری (والدین قاتل) هم داغدار و عزادار شوند؟ بعضی ها هم اینطور استدلال می کنند که قاتلان و جانیان کلا به صورت ژنتیکی اینگونه هستند و عاجی ندارند. این استدلال کاملا پوچ و بی منطق است، چرا که فقر



اقتصادی و فرهنگی، عوامل تربیتی، محرومیت ها، روان پریشی و... عوامل اصلی بزهکاری و قتل و تجاوزات هستند و می توان با ریشه یابی مسائل، و اقدامات مؤثر بر خلاف آنها، در درازمدت آنها را تا حدود زیادی کنترل کرد. فکرش را بکنید که یک نفر بی گناه به اعدام محکوم و حکم هم اجرا شود و مدتی بعد بفهمند (یا حتی متوجه نشوند) که طرف بی گناه بوده است؛ چه کسی مسئول سلب حق زندگی این فرد است؟ آیا پرداخت غرامت به خانواده اش درد نبود او را جبران و زندگی اش را به او پس می دهد؟

ما همجنسگرایان برای اعلام حقانیت خود، به مواردی مثل دمکراسی، احترام به فرد، منشورهای مختلف سازمان های جهانی حقوق بشر و امثال این ها استناد می کنیم. از سازمان عفو بین الملل گرفته تا سازمان های مختلف حقوق بشری در اقصی نقاط جهان، از جمله سازمان جهانی حقوق بشر همجنسگرایان یا سازمان ملل متحد،



ما همجنسگرایان ایران،  
خود از جمله قربانیان قانون  
اعدام هستیم و این خود به  
خود ما را در پیشاپیش  
صفوف مخالفان اعدام قرار  
می دهد.

ما همجنسگرایان خواهان پیشرفت فرهنگ  
اجتماعی هستیم، ما از خشونت متنفریم،  
انتقام گیری را موجه نمی دانیم و احترام به ارزش  
انسانی را می طلبیم. همه سازمان ها و گروه های  
همجنسگرایان در سراسر جهان با حکم اعدام  
مخالف هستند، چرا که فرهنگ ما همجنسگرایان،  
فرهنگ عشق است، فرهنگ رواج ارزش های  
انسانی و رهایی از سنت ها و خرافات دست و پاگیر،  
فرهنگ دوری از خشونت و پرهیز از انتقام.

تمام گروه ها و نیروهای مترقی، نیروهای ضد  
جنگ و غیره، همه و همه کلا با اعدام  
مخالف هستند، حتی اعدام مجرمانی که دست  
به قتل و تجاوز زده اند، حال مخالفت این  
سازمان ها با اعدام همجنسگرایان که دیگر  
جای خود دارد. از آن گذشته همه کشورهای  
که در آنها دمکراسی و حقوق بشر رعایت می  
شود (از جمله تمام کشورهای اروپایی، استرالیا،  
کانادا، آفریقای جنوبی و...)، همگی قانون  
اعدام را لغو کرده اند و در آمریکا تنها در  
بعضی از ایالات، آنجا که سیاستمداران بسیار  
دست راستی حکومت می کنند (که اغلب هم  
با نیروهای مذهبی مسیحی متعصب روابط  
نزدیکی دارند)، قانون اعدام پابرجاست.

به طور کلی در جهان امروز بیش از  
۱۰۰ کشور اعدام را از قوانین خود حذف کرده  
اند، در ۱۰-۱۵ سال گذشته هر کشور و ملتی

که خود را از دیکتاتوری و سرکوب رها کرده و به دمکراسی و آزادی دست یافته، بلافاصله اعدام را هم از قوانین خود  
لغو نمود است. علاوه بر صد کشور گفته شده، حدود ۲۰ کشور در جهان نیز، تنها در شرایطی استثنائی حکم اعدام را  
اجرا می کنند و چیزی بین هفتاد تا هشتاد کشور همچنان قانون اعدام را اجرا می نمایند. اما ببینیم این کشورها کدام  
ها هستند تا بهتر بتوانیم قضاوت کنیم: ایران، بنگلادش، کوبا، کامرون، ازبکستان، امارات متحده عربی، چین،  
عربستان سعودی، یمن، اندونزی، کویت، کنگو، بحرین، کامرون و... و می بینیم که در هیچکدام از این کشورها از  
دمکراسی و حقوق بشر خبری نیست.



ما همجنسگرایان خواهان پیشرفت فرهنگ اجتماعی هستیم، ما از خشونت متنفریم، انتقام گیری را موجه نمی دانیم و احترام به ارزش انسانی را می طلبیم. همه سازمان ها و گروه های همجنسگرایان در سراسر جهان با حکم اعدام مخالف هستند، چرا که فرهنگ ما همجنسگرایان، فرهنگ عشق است، فرهنگ زندگی و محبت، فرهنگ رواج ارزش های انسانی و رهایی از سنت ها و خرافات دست و پاگیر، فرهنگ دوری از خشونت و پرهیز از انتقام. پس ما حاملان چنین فرهنگی، با اعدام به هر شکلی و تحت هر دلیل و بهانه ای که باشد، نمی توانیم موافق باشیم. از این گذشته، ما همجنسگرایان ایران خود از جمله قربانیان قانون اعدام هستیم و این خود به خود ما را در پیشاپیش صفوف مخالفان اعدام قرار می دهد، اما این نباید تنها دلیل مخالفت ما با اعدام باشد؛ دلیل دیگر این است که ما باید دارای جسارت و شهامت آزادی خواهانه و بشردوستانه و اومانیستی هم باشیم، و صادقانه خواهان لغو قانون اعدام از قوانین کشور خود باشیم تا صداقت و وفاداری کامل خود را به دمکراسی و حقوق بشر ثابت کنیم و همراهی و همگامی با نیروهای حقوق بشری در ایران و جهان و باور به ارزش های مشترک با آنها و پایبندی بدان را در عمل نشان دهیم.

آیا اعدام ادامه همان سنت چشم در برابر چشم و دندان در برابر دندان (قصاص و انتقام) نیست؟ رابطه سنت طرفداری از خشونت اعدام تا چه اندازه با خشونت افراد جامعه رابطه دارد؟ خشونت والدین با فرزندان خود، خشونت پدر بر مادر، خشونت برادر بر خواهر، خشونت فرد قوی بر ضعیف در کوچه و خیابان و کلاس و محیط کار، خشونت دگرجنسگرایان بر علیه همجنسگرایان و... تا کی باید از ریشه یابی مسائل خودداری کنیم و همچنان به راه حل های سطحی و ظاهری بسنده کنیم؟ آیا اعدام چیزی جز قانونی کردن و ادامه خشونت اجتماعی در قوانین و اذهان و فرهنگ اجتماعی است؟ آیا یک جامعه و مردمان امروزی و دمکراسی طلب آن باید همچنان فرهنگ کهنه «خون را با خون باید شست» را ادامه دهند؟ هیچ چیز بدتر از این نیست که ما همجنسگرایان هم (که خود از جمله قربانیان قانون اعدام هستیم)، در صفوف طرفداران اعدام قرار بگیریم و به نظر من، این خود یک تراژدی است.

دوستان، صحبت از اعدام، نشان دادن بی منطقی های ادعایی برای موجه جلوه دادن آن، و بیان اثرات سوء آن بر روان جامعه، کاری است که ما می توانیم در خانواده، در جمع دوستان، در محیط درس، کار و خیابان انجام دهیم. با این کار ما سهم خود را در رواج ارزش های امروزی و انسانی در کشور خود ادا کرده و حکم اعدام را از پایگاه اجتماعی اش در جامعه محروم، و در نتیجه افکار عمومی جامعه را نسبت به اعدام ها حساس می کنیم. امری که برای لغو قانون اعدام از قوانین کشوری بسیار مهم است.

**سردبیر**

**صحبت از اعدام، نشان دادن بی منطقی های ادعایی برای موجه جلوه دادن آن، و بیان اثرات سوء آن بر روان جامعه، کاری است که ما می توانیم در خانواده، در جمع دوستان، در محیط درس، کار و خیابان انجام دهیم. با این کار ما سهم خود را در رواج ارزش های امروزی و انسانی در کشور خود ادا کرده و حکم اعدام را از پایگاه اجتماعی اش در جامعه محروم، و در نتیجه افکار عمومی جامعه را نسبت به اعدام ها حساس می کنیم. امری که برای لغو قانون اعدام از قوانین کشوری بسیار مهم است.**



## عشق

رضا

**عاشقی** دنیایست فراتر از زمین، و **عشق** کلمه ایست مقدس که هیچ تنابنده ای را یارای مقاومت در برابر آن نیست. نمی خواهیم بگویم عشق به همجنس شکل کاملیست از آن، که مخیله کثیری از مخلوقات خداوندگار گنجایش پذیرش شکل ساده و بی غش آن را ندارد. می خواهیم بگویم شالوده ی زمین و هرچه آن پرورنده ی نیک کردار بر آن نهاده، سرشتی از عشق دارد و زمینیان از آن غافلند که جهان بر نمودار هجای این سه حرف می گردد. گاهی اوقات **عاشقی** را تکذیب می کنیم و آن را سخیف و کم ارزش می انگاریم و منکر می شویم که **عشق** واقعیت دارد. اما همه ی کسانی که به نوعی درد دوری و بی تابی بوسه ای از معشوق را کشیده اند، شاید نمی دانند دنیای زیبایی که در آن سیر می کنند همان عاشقیست، و هنگامه ایست که مثنوی هفت من کاغذ نیز گنجایش شرح آن را ندارد.

عاشقی درد است و درمان. درد است هنگامی که نگاه سرد معشوق تمام بلور قلب عاشق را می شکند و دستانش دیگر توان همراهی عاشق را در کوره راه عاشقی ندارد، و درمان است باز هم برای عاشق دلباخته ای که فردا را روشن می خواهد و ورد تسبیحش، ذکر نام دوست، و التیام قلب بی تابش، تصور نگاه داغ معشوق است. تمام نوشتاری که پیش رو دارید، دردیست که کشیده ام نمی دانم آیا هیچکس درد و غم آفریدگانی همچون ما را می فهمد یا نه؟ باز هم اگر کسی نداند عشق چه بسیار مقدس است، حرجی بر او نیست، اگر کسی بداند و سر به تغییر بردارد که: **فلانی... عشق ورزی به همجنس گناهیست نابخشودنی نزد آفریدگاری که انسان ها را از دو جنس آفرید تا بهم عشق ورزند و نسل بشر منقرض نشود!!!**

و آیا کسی در این جهان پهناور هست تا با صدایی بلند بگوید: **آری، خداوندگار انسان را بر دو جنس آفرید، و اگر تو به اختیار آدمیان معتقدی و اعتقاد داری که خداوند در هنگام خلق بشر تمام عشق خود را بر روح او دمیده، پس چرا برخلاف تمام اعتقادات سخنی می گویی که هیچ جنبه ی عقلانی ندارد؟**

خداوند به انسان ها اختیار داد تا انتخابگر زندگی کنند، و عشق ورزی تنها راهیست که آدمیان اختیار تام برای انتخاب روش آن دارند. **اینان غافل از اینند که کمتر در عشق میان دو همجنس خیانت و دوررویی نمود پیدا می کند که این خود نشانه ی بارز حقانیت عشق است.**

اختیار به آدمی توان می دهد تا عشق بورزد، مورد عشق ورزی قرار گیرد و بیان احساسات کند و راه زندگی را انتخاب کند. چرا عشق به یک مرد و یا به یک زن برای همجنسان این دو جنس ممنوع باشد، درحالی که دادار عالم خود آدمیان را خلق کرد، قدرت تشخیص به ایشان داد تا انتخاب گر باشند. تویی که به ذات الهی در وجود اعتقاد داری، پس سخن کوتاه کن که عشق را به هر صورتی که باشد و عشق ورزی به هر روشی که نمود داشته باشد،



آفریدگار با روح آدمیان عجین کرده و دیگر این خود ماییم که چگونه آن را دستاویزی برای تسلاهی دل بی تابمان کنیم.

این نوشته ها نه برای توجیه رفتار - غیر متعارف(!!!) از دید بعضی آدم هایی که تنها تا نوک بینیشان را بیشتر نمی بینند...- شخصی هم فکرا ن ماست، و نه برای رد عشق های دگر جنسگرایان، این نوشتار برای روشنی افکار کسانیست که فکر می کنند دنیا برافکار آنان می چرخد و احترام به افکار و عقاید دیگران برایشان سخت ترین اعمال است. برای روشن کردن پدر و مادرانیست که فرزندان بی نیاز از جنس مخالفشان را اجبار به هم رنگ شدن با جامعه ای می کنند که میان مذهبی ساخته ی اعراب بادیه نشین و فرهنگی غنی از آزادمنشی میراث ایرانیان بهمدین معلق است و بسان شتر مرغیست که بهانه ی مرغ بودن و شتر بودن را با هم دارد.

## مسابقه نوشته و داستان نویسی

می خواهیم لبخندمان را با هم قسمت کنیم، تا نگویند اینان، دگر اندیشانی افسرده در خویشند، می خواهیم عشقمان را با هم قسمت کنیم، تا نگویند اینان، بردگانی در چنگ شهوت خویشند، می خواهیم دردمان را با هم قسمت کنیم، تا نگویند اینان هوسبازانی بی درد، بی اصل و نسب و خویشند، می خواهیم وجودمان را با هم قسمت کنیم، تا نگویند اینان نامردانی بی هویت، که کم اند و نه بیش اند...  
می خواهیم دردمان، لبخندمان، و عشقمان را با هم قسمت کنیم .

پس بنویسیم برای هم، اگر لبخندی بوده بر گوشه ی لبمان، اگر دردی بوده در کنج قلبمان، و اگر عشقی بوده خفته بر آغوش گرممان.

بیا بید بنویسیم برای هم، آنچه که بر ما گذشته است، آنچه که در اندیشه ی ماست، و آنچه که درد امروز ماست... نه برای من، نه برای او، بلکه برای ماها؛ ماها نه شایسته ی سکوتیم، ماها نه شایسته ی شکنجه ایم، ماها نه شایسته ی دردییم، که شکنجه مان اگر از دشمن ماست، درد و سکوت، بر داستان خود ماست. پس بیا بید بنویسیم هستیم، بوده ایم، و خواهیم ماند. و بدانیم، و زمزمه کنیم :

تک خنده ای از لب تو، تک خنده ای از لب من، قهقهه ی فردای ماست...

آخرین مهلت برای ارسال: ۱۵ مهر ماه ۱۳۸۴

تمام داستان ها و نوشته های ارسالی در یک ویژه نامه جداگانه به همراه شماره ۱۱ مجله ماها منتشر خواهند شد و از خوانندگان دعوت می گردد که بهترین داستان و نوشته را انتخاب کنند. همچنین یک کمیته سه نفره نیز بهترین داستان را انتخاب خواهد کرد و یک نفر منقد ادبی نیز نظر خود را درباره داستان ها ابراز خواهد کرد. بهترین داستان برگزیده در شماره بعد (شماره ۱۲ ماها) چاپ و معرفی خواهد شد و دلایل انتخاب نیز ذکر می شوند. ماها منتظر داستان ها و دست نوشته های کوتاه شماست. ماها منتظر فریاد ماست.

[Majaleh\\_maha@yahoo.com](mailto:Majaleh_maha@yahoo.com)



## همجنسگرایان و معضل ازدواج

در امر ازدواج جوانان در جامعه ما، اراده و خواسته خود جوانان کمتر دخیل بوده اما در مقابل شبکه ای از فشار، تبلیغ، تشویق و تهییج آنها را فراگرفته است؛ فشار والدین، سؤالات بستگان، همکاران و دوستان دور و نزدیک که در برخورد با شخص، اولین سؤوالشان این است که «هنوز ازدواج نکردی؟»، یا عمه و خاله ها که هی می پرسند «شیرینی عروسی ات را کی می خوریم؟». حکومت هم برای ازدواج جوانان کمک های مالی خاصی را اختصاص می دهد و دستگاه تبلیغاتی آن، رادیو-تلویزیون، و روزنامه و مجلات و... در باب ازدواج جوانان و اهمیت آن همراه با عکس و تفصیل، خبر و گزارش چاپ می کنند. همه این مسائل، از نظر ذهنی و روانی، فشار شدیدی به شخص وارد می کنند اما چیزی که در این شبکه فشار فراموش می شود، تعداد طلاق ها در سال است، تعداد زن و شوهران بدخو و بداخلاق با هم، سرد مزاجی و عدم رضایت جنسی زوج ها، تعداد کودکان خیابانی، خودکشی ها و خشونت ها در خانواده و...

شبکه فشار، به فردیت انسان، نیاز و عشق و علاقه او کاری ندارد، به عاقبت و نتایج ازدواج هم فکری نمی کند، در نتیجه بسیاری از جوانان، از جمله همجنسگرایان هم در برابر آن تاب نیاورده و برخلاف میل و رغبت و نیاز خود، تن به ازدواجی ناخواسته می دهند. این را می گویند دگرجنسگرایی/اجباری. یعنی فرد همجنسگرا در تار و پودی عنکبوتی و بافته شده از تارهای تبلیغ، تهییج و تشویق، و اگر نشد فشار فرهنگی جامعه و خانواده واقع می شود و راه فراری برای او باقی نمی ماند و بالاجبار تن به ازدواجی ناخواسته می دهد تا خود را همراه قافله دگرجنسگرایان کند و فشارها را از دوش خود بردارد. اما آیا با تن دادن به ازدواج، درد و کمبود و مشکلات ما گی ها و لزیب ها واقعا حل می شود؟ آیا با این ازدواج، انسان دیگری را با خود قربانی نکرده ایم؟ آیا فردی که با او ازدواج می کنیم مثل خود ما آمال و آرزو و رویا ندارد؟ نیازمند عشق و محبت صادقانه (و نه اجباری) نمی باشد؟ آیا با کسی که پیمان ازدواج می بندیم واقعا صادق بوده ایم؟ چرا باید خودخواهانه، چنین شخصی را هم با خود به نگون بختی و یک عمر زندگی بدون عشق و صفا محکوم کنیم؟ هیچ فرد منصفی به خود اجازه نمی دهد که خودخواهانه و برای رفع فشار از خود، انسان دیگری، که همچون خودش نیاز و احساس و عشق دارد را قربانی کند و به دروغ به او بگوید دوستت دارم. زندگی مشترک یک همجنسگرا در کنار یک غیرهمجنسگرا برای هیچکدام از آنها خوشبختی و لذتی به همراه نخواهد داشت و از آنجا که بنیان آن، نه بر اساس خواسته دوطرفه، بلکه بر اساس اجبار و برای رفع فشار بوده، امکان متلاشی شدن آن زیاد است.

یکی از دوستان پیشنهاد داده بود که برای حل این مشکل، بهتر است که افراد گی و لزیب همدیگر را پیدا کرده و قراردادی، با هم ازدواج مصلحتی کنند و در ظاهر زن و شوهر باشند، اما با همدیگر باز و علنی بوده و هر کدام بدنبال زندگی خود بروند. موضوع ازدواج مصلحتی یک گی و یک لزیب با هم برای فرار از فشار و تبعیض ها، یک نوع پاک کردن صورت مسئله است، نه حل آن، و در بهترین حالت فقط ممکن است بخش کوچکی از مشکلات عده کمی از ما را جبران کند. چنین ازدواجی در واقع به این معناست که چون جامعه، ما و عشق ما را نمی پذیرد ما هم به دروغ





و کلک رو می آوریم تا خود را از چنین فشاری رها سازیم. موضوع دیگر این است که همه همجنسگرایان شاید نتوانند یک همجنسگرا از جنس مخالف پیدا کرده و با آن ازدواج کنند.

برای برخورد با مسئله ازدواج اجباری، باید عوامل مؤثر، ذهنیت ها و فرهنگ و پیش زمینه ها و تاریخ آن را بشناسیم تا بهتر بتوانیم در مقابل آن مقاومت کنیم.

از نظر تاریخی که نگاه کنیم، می بینیم که ما در جامعه خود شهروند به معنای واقعی کلمه نداشته ایم. حکومت ها بطور خودسرانه و خودکامه و بدون توجه به رای و خواسته مردم و با استفاده از انواع ترندها، سرنوشت جامعه و مردم را بر اساس تفکرات خود رقم زده اند؛ و خانواده که کوچک ترین نهاد اجتماعی است هم از این فرهنگ زورگویی در درون خود بی نصیب نبوده و خودکامگی و دخالت در حریم خصوصی دیگران را در لباس و شکل دیگری بر ما اعمال کرده و از رقم زدن سرنوشت و زندگی ما به دست خودمان ممانعت به عمل می آورد. حضور گسترده فرهنگ خودکامگی و خودرایی، در تمام سطوح جامعه به بی فرهنگی گسترده و شکل گیری «توده ها» منجر شده و حتما می دانید که توده از خود استقلال ندارد، همه یک طور فکر می کنند، همه یک کار مشابه انجام می دهند، توده

به رهبر و تصمیم

گیرنده نیاز دارد، به

دنبال رهبر می افتد، از

خود بی خود و سرگشته

می شود و با اخلاص و

نیت، به امر و دستور

رهبر، خود را به آب و

آتش می زند و تر و

خشک را با هم می

سوزاند، منطق و علم

برایش بی معناست، و

**فرد همجنسگرا در تار و پودی عنکبوتی و**

**بافته شده از تارهای تبلیغ، تهییج و**

**تشویق، - و اگر نشد فشار فرهنگی -**

**جامعه و خانواده واقع می شود و راه فراری**

**برای او باقی نمی ماند و بالاجبار تن به**

**ازدواجی ناخواسته می دهد تا خود را همراه**

**قافله دگرجنسگرایان کند و فشارها را از**

**دوش خود بردارد، اما آیا واقعا با تن دادن**

**به ازدواج، درد و کمبود و مشکلات ما گی ها و لزیب ها حل می شود؟**



سخنان رهبر همان علم و منطق و سند حقانیت اوست. توده مسئولیتی ندارد و نمی شناسد. تنها افتخار او سرسپردگی به رهبر است. در توده، فرد و خصوصیات فردی او جایی ندارد، همه باید با هم و مثل هم باشند، یک امت و یک امام. در میان توده، همجنسگرا وجود ندارد، آنچه هست «کونی»، «اوا خواهر»، «بچه باز» و «همجنسباز» است. چنین شخصی حق و حقوقی ندارد و تحقیر و سرکوفت و نادیده گرفتن او قاعده است. اما انسان مدرن هیچ سنخیتی با توده و صفات آن ندارد؛ و به این دلیل او را شهروند می نامند. شهروند، انسانی مدرن و مستقل است، فردیت، استقلال فکر و عمل، و حوزه خصوصی خود را می شناسد، و از استقلال حوزه خصوصی زندگی خود دفاع می کند. افکار و گفته های دیگران را با عقل و منطق خویش که بر اساس شناخت، خطا و تجربیات خود بدست آورده می سنجد و با درنظر گرفتن همه جوانب و همراه با احساس مسئولیت تصمیم می گیرد. خطا کردن و اشتباه رفتن را جزئی از حقوق خود می داند و تسلیم ترندهای اطرافیان که او را از خطای احتمالی اش می ترسانند نمی شود، او یک منتقد پویا و مسئولیت پذیر در برابر خود و جامعه است و از اینکه اعمال و رفتارش منحصر به خود و متفاوت از دیگران است



شرمگین و افسرده نمی شود. در جامعه شهروندان، تفاوت سلیقه و رفتارها نوعی مزیت است و فردیت و استقلال فرد امری گرامی است. در میان توده صحبت از حقوق همجنسگرایان بی معنی است. اگر در میان توده ها فقط «کونی و اوخواهر و همجنس باز» با همه بی ارزشی های نهفته در این اصطلاحات یافت می شود، اما در میان شهروندان، همجنسگرایان زندگی می کنند. شهروندان، همجنسگرایان را در میان خود می پذیرند، با افراد همجنسگرا مشکلی ندارند و حقوق آنها را محترم می شمارند.

جامعه امروز ما در یک حالت بینابینی است و مردم ما در گستره ای از توده عقب مانده و امت تا شهروند مدرن قرار دارند. نیروهای هر دو طرف برای شکست و عقب راندن طرف مقابل زور می زنند. حالا ما چه تعریفی از خود داریم؟ «کونی»؟ و «بچه باز» یا «همجنسگرا»؟ جایگاه ما کجاست، در میان توده یا در بین شهروندان؟ بسته به پاسخی که هر گی و لزینی به این سؤال می دهد، خود به خود جایگاه و نقش و وظیفه تاریخی خود را هم تعیین کرده است. اما یادمان باشد که اعطاء صفت توده یا شهروند به خود، عواقبی دارد و شهروند بودن با خود مسئولیت می آورد. ایستادگی در برابر خودکامگی و فشار، و حفاظت از حوزه خصوصی زندگی یکی از پایه های شهروند بودن می باشد.

به نظر می رسد که مهمترین نیاز امروز ما همجنسگرایان مملکت این است که از نابالغی خود به در آئیم.

نابالغی تنها عدم بلوغ جسمانی نیست، بلکه منظور تمام عمر صغیر به حساب آمدن و تصمیم گیری در باره زندگی و سرنوشت خود را به دیگران (خانواده، بستگان، حکومت جامعه و...) سپردن است. فیلسوف معروف، کانت، درباره نابالغی می گوید: «نابالغی یعنی ناتوانی در بکار گرفتن فهم خویش، بدون هدایت دیگری». به عبارت دیگر، صرفا داشتن ایده آزادی برای آزاد و سرفراز زیستن کافی نیست، باید خرد و عقل و اراده به عنوان پشتوانه ایده آزادی قرار بگیرد تا آن وقت بتوان آزاده بود و آزاد زیست.

اینکه بدانیم ما گی یا لزبین هستیم و چنین

احساسی داریم، قدم اول در شکل دهی هویت فردی و جنسی ماست. اما تا زمانی که از به کار گرفتن فهم و دانش و آگاهی خود ناتوان بوده و محتاج هدایت و ارشاد دیگران باشیم، هنوز به مرحله شهروند آگاه، مسئول و مسئولیت پذیر نرسیده ایم. اینجا منظور استفاده نکردن از نظرات دیگران نیست، بلکه منظور این است که فرد باید خود زندگی خویش را ترسیم کند و بر اساس نیازهای شخصی و فردی خویش و بر بنیان تمایلات درونی و علاقه فردی، بتواند مسیر زندگی خود را انتخاب کند. هر انسانی یک بار به دنیا می آید و یک بار می میرد، پدر، مادر، خواهر، برادر، بستگان و... هر کدام یک زندگی دارند و حق دارند زندگی خودشان را آن طور که دوست دارند و بر اساس معیارها و فهم و درک خود سر و سامان بدهند، اما حق ندارند برای فرد دیگری تصمیم بگیرند، حتی اگر در ظاهر از ما عاقل تر و درکشان از ما بهتر باشد. چرا ما باید این زندگی و حق خوشبخت زیستن خود را به دست دیگری بسپاریم؟ زندگی، خوشبختی، عشق و... اینها مفاهیمی هستند که هر کسی بر اساس نیاز و خواسته خود آنها را معنی می کند و نباید

به نظر می رسد که مهمترین نیاز امروز ما همجنسگرایان مملکت این است که از نابالغی خود به در آئیم. نابالغی تنها عدم بلوغ جسمانی نیست، بلکه منظور تمام عمر صغیر به حساب آمدن و تصمیم گیری در باره زندگی و سرنوشت خود را به دیگران (خانواده، بستگان، حکومت جامعه و...) سپردن است.



اجازه داد که دیگران بر اساس تعاریف خود از زندگی و عشق و خوشبختی، زندگی را برای ما معنا کرده و ما را در همان چارچوب اسیر کنند. هر کسی، از جمله ما همجنسگرایان، حق داریم که به شیوه خاص خودمان و آنطور که دوست داریم احساس خوشبختی کنیم. برای اینکار ما باید یاد بگیریم که به هیچ احدی، چه دور و چه نزدیک، اجازه دخالت در حوزه زندگی خصوصی و فردی خود را ندهیم. این یعنی بلوغ فکری، و بر بنیان خود ایستادن. اگر ما از به کارگیری فهم و درک و دانش خود از زندگی، و خواسته های خود همچون عشق، سکس، تمایل، نیاز درونی و... ناتوان باشیم و مقاومت دیگران را تحمل نکنیم، معنایی جز این ندارد که در عمل نابالغ و صغیر بودن خود را اثبات کرده ایم و طبیعی است که عدم مقاومت ما در برابر فشارهای خانواده و دیگران باعث می شود آنها فهم و درک خود از این مقولات را به کار گرفته و زندگی ما را شکل دهند. مسئله به همین سادگی است. بدتر از این هم نمی شود که



**بخشی از همجنسگرایان دوست دارند بچه داشته باشند، اما ما نه از نظر اخلاقی، و نه از نظر مسئولیتی، نمی توانیم با ازدواج با یک غیرهمجنس، او را به وسیله ای برای رسیدن به هدف خود قرار دهیم. اگر ازدواجی بین دو نفر صورت می گیرد، قبل از هر چیز باید بر اساس عشق و دلدادگی و محبت، و خواسته رسیدن به هم آن دو باشد، نه خواسته بچه دار شدن.**

ما می دانیم و حس می کنیم که نیاز ما، احساس و تمایل ما، عشق و خواسته و عواطف ما، هیچ جایگاهی در فهم و درک خانواده، جامعه و حکومت ندارند و آنها را بی ارزش، زودگذر و حتی جرم و پلید می دانند. وقتی ما همه این چیزها را می دانیم و حس می کنیم، اما با این وجود تسلیم می شویم. آیا بدان معنا نیست که ما از به دست گرفتن زندگی و سرنوشت خود عاجز مانده ایم؟ نقش و وظیفه فردی و شخصی ما در پی ریزی زندگی امان چی می شود؟ با این حساب وقتی که ما در خصوصی ترین و مهم ترین موضوع زندگی خود صغیر می شویم و این نقش را می پذیریم، آیا خواهیم توانست به عنوان شهروندان آگاه و متعهد جامعه ایفای نقش کنیم؟ وقتی که ما در برابر خویشتن خویش و زندگی خویش حاضر به قبول مسئولیت و تعهد نمی شویم و صغارت خود را می پذیریم، آیا خواهیم توانست در برابر همسر و فرزندان احتمالی خود مسئولیت تقبل کنیم؟ میلیون

ها همجنسگرای نسل های قبل از ما به علل مختلف، تن به صغارت دادند و ازدواج کردند. اما آیا خوشبخت شدند؟ یا مزه عشق و دلدادگی را چشیدند؟ به جرات می توان گفت نه. آنها زندگی خود را در حرمان، آرزو و دلتنگی سپری کردند و در آخر نیازها و آرزوها و عشقی انسانی که می توانستند به همجنس خود اهدا کنند، همه را با خود به گور بردند. آنها به صورت مردگان زنده زندگی کردند و چه بسا که از شدت دلتنگی و رنج و محرومیت مرگ را بر زندگی ترجیح دادند. آیا ما نیز قصد داریم چنین سرنوشتی را برای خود ورق بزنیم؟ آیا اینکه ما همجنسگرایان در برابر فشارها و تبعیض ها دچار لرزش می شویم و ظاهرا از روی ضرورت و ناچاری، جامه دیگری بر خود می اندازیم، ناشی از این نمی شود که فردیت ما هنوز به طور کامل شکل نگرفته است و هنوز حالات و روحیات توده وار بودن را با خود یدک



می کشیم؟ اگر شکستن حصار تنگ فشارها و محدودیت ها در تمام ارکانی که ما را فراگرفته به معنای آزادی باشد، اما تلاش در این راه آزادی است و ما به آزادی در این شرایط نیازمندیم. آزاده زیستن و آزادی در این شرایط آسان نیست، اما ما برای آزادی خود باید حاضر به پرداخت هزینه باشیم، اگر که واقعا بر حق هستیم و به آنچه حس می کنیم، می اندیشیم و می خواهیم، وفادار باقی بمانیم.

بله، بخشی از همجنسگرایان دوست دارند بچه داشته باشند، اما ما نمی توانیم نه از نظر اخلاقی، و نه از نظر مسئولیتی، با ازدواج با یک غیرهمجنس، او را به وسیله ای برای رسیدن به هدف خود قرار دهیم. اگر ازدواجی بین دو نفر صورت می گیرد، قبل از هر چیز باید بر اساس عشق و دلدادگی و محبت، و خواسته رسیدن به هم آن دو باشد، نه خواسته بچه دار شدن.

در سال های اخیر، عوامل و پارامترهای متعددی وارد حیات اجتماعی-فرهنگی ما شده که همگی در جهت

**در سال های اخیر، عوامل و پارامترهای متعددی وارد حیات اجتماعی-فرهنگی ما شده که همگی در جهت اهداف و منافع ما همجنسگرایان عمل می کنند. از جمله نگاه جامعه به همجنسگرایی تا حدودی دچار تحول مثبت شده، نگاه بخش وسیعی از روشنفکران جدی و اهل قلم، پیشروان جنبش زنان، دانشجویان و سازمان های حقوق بشری و خواهان تحول مثبت شده، از آن گذشته مشکل دخالت خانواده و بستگان در زندگی جوانان مختص ما همجنسگرایان نمی شود. دختران و پسران غیرهمجنسگرا هم به شکل دیگری این مشکل را دارند و آن اینکه بسیاری از آنها از انتخاب زوج و همسر دلخواه خود محرومند و خانواده هایشان با سرزنش و دعوا برایشان تعیین تکلیف می کنند که با چه کسی ازداج کنند یا نکنند. بر همین اساس، روشنگری در مورد دخالت**

**در سال های اخیر، عوامل و پارامترهای متعددی وارد حیات اجتماعی-فرهنگی ما شده که همگی در جهت اهداف و منافع ما همجنسگرایان عمل می کنند. از جمله نگاه جامعه به همجنسگرایی تا حدودی دچار تحول مثبت شده، نگاه بخش وسیعی از روشنفکران جدی و اهل قلم، پیشروان جنبش زنان، دانشجویان و سازمان های حقوق بشری و خواهان تحول مثبت شده، از آن گذشته مشکل دخالت خانواده و بستگان در زندگی جوانان مختص ما همجنسگرایان نمی شود. دختران و پسران غیرهمجنسگرا هم به شکل دیگری این مشکل را دارند و آن اینکه بسیاری از آنها از انتخاب زوج و همسر دلخواه خود محرومند و خانواده هایشان با سرزنش و دعوا برایشان تعیین تکلیف می کنند که با چه کسی ازداج کنند یا نکنند. بر همین اساس، روشنگری در مورد دخالت**

اهداف و منافع ما همجنسگرایان عمل می کنند. از جمله نگاه جامعه به همجنسگرایی تا حدودی دچار تحول مثبت شده، نگاه بخش وسیعی از روشنفکران جدی و اهل قلم، پیشروان جنبش زنان، دانشجویان و سازمان های حقوق بشری و خواهان تحول مثبت شده، از آن گذشته مشکل دخالت خانواده و بستگان در زندگی جوانان مختص ما همجنسگرایان نمی شود. دختران و پسران غیرهمجنسگرا هم به شکل دیگری این مشکل را دارند و آن اینکه بسیاری از آنها از انتخاب زوج و همسر دلخواه خود محرومند و خانواده هایشان با سرزنش و دعوا برایشان تعیین تکلیف می کنند که با چه کسی ازداج کنند یا نکنند. بر همین اساس، روشنگری در مورد دخالت

بستگان و خانواده در زندگی جوانان عرصه ای است که کل جوانان را، فارغ از گرایش جنسی آنها، به هم پیوند می دهد و چنین امری قضیه درک شدن ما توسط جوانان غیرهمجنسگرا که قشر وسیعی از جامعه را تشکیل می دهند را راحت تر می کند. بخش قابل توجهی از همجنسگرایان هم به رشد و آگاهی و دانش لازم درباره حریم خصوصی، آزادی فردی و هویت جنسی خود و اهمیت پایبندی بدان رسیده اند، و اینجا و آنجا فعالیت هایی در جهت روشنگری درباره همجنسگرایی صورت می دهند، پس شرایط فعلی از ما می طلبد که ما همجنسگرایان نه تنها برای خود و زندگی خویش احساس مسئولیت کنیم، بلکه الگویی باشیم برای نسل آینده همجنسگرایان کشور تا آنها درد و رنج و محنت امروزی ما را نچشند و به ما افتخار کنند، و همچنین سهم خود را در عقب راندن سنت های کهنه و گسترش احترام به حوزه خصوصی افراد، به جا بیاوریم.

در برابر ادعای بعضی از افراد -البته با در نظر گرفتن موقعیت و شرایط- باید پرسید که دوستان، چرا ما باید



در برابر دیگران از هستی خود خجل و شرمسار باشیم؟ مشکل نه ما هستیم و نه احساس ما. مشکل و معضل همانا خود خانواده و جامعه ماست که به کمبود شناخت از انسان، آزادی او، تفکیک حوزه عمومی و خصوصی، حقوق بشر، جنسیت و... دچار اند. چرا ما نباید بر اساس استقلال و حقوق فردی خود و بر بنیان تفکرات، آگاهی، خواسته ها و نیاز درونی خود زندگی کنیم؟ تا کی می خواهیم در برابر تفکرات و فرهنگ خودکامگی خانواده که ما را به توده تبدیل می کند، سر تسلیم فرود آوریم؟ اگر خود ما از داشتن الگوهای مناسب از نسل قبلی محرومیم، آیا نمی خواهیم که خود الگوی بهتری برای نسل همجنسگرایان بعد از خود باشیم؟

نکته دیگر اینکه موضوع گریز از مسئولیت فردی و شهروندی خود را هم فراموش نکنیم. چرا می خواهیم با فرار از تقبل مسئولیت در برابر زندگی خود و تحمل یوغ نابالغی، ماندن و تن دادن به کهنگی، محافظه کاری، گریز از رودر رو شدن با خویشتن خویش و مسئولیت پذیری شانه خالی کنیم؟ ما چگونه می توانیم از یوغ قیمومیت و نابالغی ملی تحمیل شده بر کل کشور و ملت رها شویم، اگر در حوزه خصوصی خود به چنین اسارتی تن بسپاریم؟ دوستان، تا کی ما می خواهیم به صغارت خود تن بدهیم؟ چه چیزی ناپایداری در دفاع از حریم خصوصی و حوزه زندگی فردی امان را اینچنین در ما دامن می زند؟ کانت می گوید: «به تقصیر خویشتن است این نابالغی، وقتی که علت آن نه کمبود فهم، بلکه کمبود اراده و دلیری در به کار گرفتن آن باشد.» آگاهی ما و پابندی به این آگاهی و الگوهای ما در جهان آزاد و عفونت سنت های کهنه در اطرافمان، همه و همه به ما نیرو و توان استقامت در برابر فشارها را می دهند، فقط کافی است به عادات، تن آسایی و گریز از اندیشیدن تن ندهیم، چرا که تن آسایی و ترسویی است که سبب می شود بخش بزرگی از انسان ها علیرغم بلوغ جسمی، تمام عمر با رغبت همچنان کودک بمانند و از اینکه دیگران خود را به مقام قیم آنها برکشاند آشفته نمی شوند. آگاهی خود را با اراده و آزادی روی هم بریزیم و با غلبه بر ترس، تنبلی، گوشه گیری و مسئولیت گریزی، از مقابله با مشکلات و فشارها نهراسیم. آنوقت است که ما به عنوان جامعه همجنسگرایان این مملکت خواهیم توانست خود و خواسته های خود را بر حاکمان و جامعه تحمیل کنیم و آنها را به پذیرش خود واداریم. تسلیم فشارهای خانواده شدن معنایی جز این ندارد که ما دانش و مسئولیت خود، به خصوص سنت جوان بودن، یعنی سنت شکنی را کنار نهاده و به نسخه های حاضر و آماده، اما کهنه، دل خوش کرده ایم. این ما را خوشبخت نمی کند، اعتماد به نفس ما را افزایش نمی دهد. باید فلک را سخت بشکافیم و طرحی نو دراندازیم. این است وظیفه نسل شهروندان همجنسگرای آگاه و مدرن امروز ایران.

بله دوستان، این چیزها جدید است، هنوز به صورت هنجار و قاعده تبدیل نشده، اما اگر هر کدام از ما به نوبه خود مسئولیتی بر عهده بگیرد و یوغ نابالغی را از گردن خود به دور افکند، آن وقت راه آزادی هموار می شود. و فراموش نکنیم که جان و قلب پر از ترس و هراس با عشق و صفا و مهر سازگاری ندارد. باور کنیم که گرایش جنسی ما به همجنس، آنچنان استوار و پایدار و ماندنی و برحق است که بتوانیم در برابر زورگوئی ها و فشارها مقاومت کنیم. نیاز، احساس و عشق ما باید پیام آورنده شادی، شجاعت، سربلندی، افتخار و مقاومت ما باشد، پس بیاییم سستی و کاهلی را از خود دور کنیم و لاف زنی و پنهان کاری را کنار نهیم و تسلیم آسیب رسانی جامعه و خانواده نشویم. بیاییم با تامل به نتایج تصمیمات خود در مورد ازدواج با یک غیرهمجنس بیندیشیم، لحظه ای تصمیم نگیریم و احساساتی نشویم. با تن دادن به دگرجنسگرایی اجباری، به توده وار شدن و ماندن خود و جامعه کمک کرده ایم. یک جامعه مدرن به شهروندان مدرن و مستقل نیاز دارد، شهروندانی که قادر باشند هستی مستقل خود را بنیان نهند و حاضر به



دفاع از آن باشند. هر کسی آنگاه مدرن و امروزی و آگاه است که زندگی فردی خود را نه بر اساس خوسته و تمایل دیگران بلکه بر اساس اراده، خواسته و نیاز فردی خود تنظیم می کند. از این گذشته، وقتی هنجارهای حاکم، ما همجنسگرایان و عشقمان را بر نمی تابند، عبور از این هنجارها و دریدن مرز آنها، ساده ترین و طبیعی ترین حق ماست نه اینکه خود را در تار و پود آنها گرفتار کنیم و باقی بمانیم. درست است که ما آزاد نیستیم، اما می توانیم آزاده باشیم. آزادی یعنی پایبندی به آرزوها، رویاها، عشق، تمنیات و گرایش جنسی صادقانه و درونی خود به همجنسمان، و تلاش برای رسیدن به آزادی. بگذار ارتشی از زنان و مردان همجنسگرای مجرد که «با همجنس خود مراد دارد و با یک همجنس خودش خانه مشترک دارد» شکل بگیرد، آن وقت جامعه، حکومت و خانواده ها نخواهند توانست از پرداختن به موضوع همجنسگرایی و حقوق همجنسگرایان گریزی داشته باشند. بله، در رسیدن به هدف انسان ناچار است که گاهی قید خیلی چیزها را بزند و هر کدام از ما همجنسگرایان امروز کشور، آزادیم که انتخاب کنیم که چه می خواهیم، تا چه اندازه از خود برای آن مایه می گذاریم و تا کدام درجه یوغ صغیر و نابالغ بودن را از خود دور می کنیم، و یادمان باشد که ۴۰، ۵۰ و ۱۰۰ سال پیش وقتی همجنسگرایان غربی برای آزادی خود مبارزه کردند، نه تنها الگویی در جهان پیش روی خود نداشتند، بلکه همجنسگرایی در همه جهان ممنوع و در تمام کتاب های پزشکی به عنوان بیماری معرفی می شد و هیچ سازمان حقوق بشری از آنها حمایت نمی کرد. با این همه ماندند، نوشتند، متحدانه مبارزه کردند تا به آزادی رسیدند، امروز ما در موقعیت خیلی بهتری قرار داریم، این همه الگو در جهان داریم، این همه دولت و سازمان های حقوق بشری از حقوق همجنسگرایان دفاع می کنند، بخشی از نیروهای سیاسی و فرهنگی ایران حامی ما هستند و... در چنین شرایطی این دیگر به ما همجنسگرایان ایران بستگی دارد که تا چه اندازه آماده دفاع از هویت، آزادی و حریم خصوصی-فردی خود هستیم. تا چه اندازه آگاهی داریم و تا کدام درجه حاضر به تلاش مشترک و دسته جمعی می باشیم و تا چه حد می خواهیم از خود مایه بگذاریم و برای آزادی خود هزینه کنیم. در شرایط فعلی، برای ابراز بلوغ و دفاع از حقوق شهروندی خود لازم است که هر کدام از ما هر چه زودتر به استقلال اقتصادی و مالی برسیم، داشتن یک شغل و درآمد، تهیه یک منزل شخصی و خصوصی، تعیین اهداف دور و نزدیک، یافتن دوستانی که مثل ما می اندیشند و در هنگام نیاز یار و یاور ما خواهند ماند، شرکت در فعالیت های دسته جمعی در راه گسترش مفاهیم شهروندی (از مبارزه برای حقوق همجنسگرایان گرفته تا ...) در معنا و مفهوم دادن به زندگی و احساس آرامش و امنیت، پرورش اعتماد به نفس و رضایت خاطر درونی فرد بسیار موثرند. ما با کمک دانش و آگاهی خود، با استقلال اقتصادی خود و با کمک دوستانی وفادار که مثل ما می اندیشند و در دوستی با ما وفادارند، خواهیم توانست فشارهای اطرافیان و خانواده را خنثی کنیم و آنها را به سمت قبول واقعیت ها بکشانیم.

اگر با فیلسوف آلمانی، امانوئل کانت، که کتاب هایش در اینجا هم پیدا می شود آشنا نیستید، پیشنهاد می کنیم در کتابفروشی ها و کتابخانه ها سراغ کتاب هایش را بگیرید و بخوانید، چرا که در روشن شدن بسیاری از مسائل به ما کمک می کند و قدرت، اراده و توان آزاد زیستن را به ما می آموزاند و قدرت بر پای خویش ایستادن و خود بنیان بودن را به ما می دهد، از متفکران خودمان هم می توان به کتاب های محمد مختاری، و کتاب اخیرا چاپ شده حسن قاضی مرادی، به نام «جامعه شناسی شرم» مراجعه کرد.



## نصیحتی به لزیبن ها

### دلارام

شاید یکی از بزرگترین مشکلاتی که ما همجنسگرایان با آن مواجه هستیم پیدا کردن یک شریک همیشگی زندگی است. البته شاید یافتن یک شریک همیشگی برای زندگی یک درگیری ذهنی برای همه ی انسان ها باشد. اکثر انسان ها می خواهند علاوه بر زندگی، روحیات، عواطف و یا هر چیزی را با شخص دیگری به اشتراک بگذارند و خلاصه همه ی ما می خواهیم هنر دوست داشتن و مورد علاقه ی دیگری قرار گرفتن را تجربه کنیم. یافتن همچین شخصی را از آن جهت یک درگیری ذهنی خواندم که مسلماً پیدا کردن آدمی که عواطف، روحیات، روش زندگی و جهت گیری فکری اش به شخص دیگری نزدیک باشد کار دشواری است. اما آنچه مشکل ما را بیشتر از دگرجنسگرایان می کند، علاوه بر روش های پیدا کردن این شریک، یافتن کسی هست که با معیارهای ما برای یک همجنس نیز سازگار باشد.

اما این معیارها چه می تواند باشد؟ معمولاً در عرف روزمره، آقایان سر کار می روند و خانم ها اگر سرکار هم بروند، باز هم خانه داری جزو وظایف آنها محسوب می شود. اکثر خانم ها برای بنزین زدن از ماشین پیاده نمی شوند و خیلی کم اقدام به پنچرگیری می کنند و چنین کارهایی را کاری مردانه می دانند و مثال هایی از این قبیل! اما در زندگی با یک همجنس، وقتی که دیگر کار مردانه و کار زنانه مفهوم خودش را از دست می دهد، باز هنوز همه ی آن کارها وجود دارند و بالاخره یکی از این دو نفر باید عهده دار کارها شوند. مسئله ای به وجود می آید که اکثر ما همجنسگرایان آن را فاعل یا مفعول بودن می نامیم. من همجنسگرا هستم و در روابط اجتماعی دو طرفه ی خود بیشتر فاعلم تا مفعول. حداقل بیشتر از همجنس های دگرجنسخواهم. اما قبل از آن، من یک دخترم و با خصوصیات کاملاً دخترانه، با عواطف و احساسات دخترانه. من نه دوست دارم برای کسی نقش شوهر را ایفا کنم و نه دوست دارم کسی برای من در زندگی ام همچین نقشی را برایم ایفا کند، که اگر همچین میلی داشتم اصلاً همجنسخواه نمی شدم. احساسات همجنسخواهانه و دگرجنس خواهانه در هیچکدام از ما برابر نیست. هیچ مرزی بین این دو وجود ندارد. من مختارم انتخاب کنم کجا دوست دارم فاعل باشم و کجا دوست دارم مفعول باشم، پس نمی توان کسی را فاعل مطلق و یا مفعول مطلق دانست.

اما مسئله ای که مقصود اصلی من از نوشتن این مقاله بود، این هست که متأسفانه در کشور ما و در بین لزیبن ها جوی به وجود آمده که آنها از اینکه خود را مفعول و یا حتی Versatile (فاعل و مفعول بودن همزمان) بنامند دوری می کنند و این را برای خود یک بدنامی می دانند. حتی با هم سر این موضوع که کدامیک فاعل تر هستند نیز کل کل می کنند، سعی می کنند با صدای کلفت تر صحبت کنند، لوطی وار رفتار می کنند و کارهایی از این قبیل. قبل از ادامه ی بحث باید بگویم که مقصود از فاعل یا مفعول بودن فقط در روابط جنسی نیست و شامل تمام رفتارهای یک انسان می شود. همانطور که همجنسگرایی تمام ابعاد زندگی ما را تحت تاثیر قرار داده، مطمئناً فاعل یا مفعول بودن هم همینطور است. همان کار مردانه و زنانه نیز ابعادی از فاعل و مفعول بودن است. اما فاعل و یا مفعول بودن نمی تواند مطلق باشد، و در برخورد با افراد مختلف به نسبت های مختلف تغییر می کند. برای مثال من وقتی که با دوستان دخترم (چه همجنسگرا و چه دگرجنسگرا) هستم و لاستیک ماشینم پنچر شود، اولین کسی که داوطلب پنچرگیری می شود من خواهم بود. اما اگر همین اتفاق وقتی که با پدرم هستم پیش بیاید، مطمئناً آن کسی که پنچرگیری می کند من نخواهم بود. اصلاً چرا باید بحث فاعل و مفعول بودن وجود داشته باشد؟ چرا همیشه باید دو نفر برای هم نقش بازی کنند؟ اگر همجنسگرا بودنم

من را از پدر و مادرم متمایز می کند، پس هرگز نمی توانم نقش یکی از آنها را برای شخص دیگری بازی کنم. من نه می توانم و نه می خواهم که تنها نان آور خانه و یا تنها انجام دهنده ی کارهای خانه باشم. اما باز هم متاسفانه گروهی کارهای به اصطلاح زنانه را در شان خود نمی دانند، مثلاً هیچوقت حاضر نیستند غذا درست کنند، در حالی که همه ی ما می دانیم که بسیاری از آشپزهای زبده ی دنیا مرد هستند، پس آیا برای همه ی آنها آشپزی کسر شان است؟ متاسفانه خیلی از لزیبن ها برای ابراز هویت جنسی خود، نقش ها و رفتارهای غلط مردانه در یک نظام مردسالار را به عاریت می گیرند. گویا این گروه خود را کاملاً جدا از گروه زنان می دانند. پس آیا باید آنها را ترانس سکشوال نامید؟ در حالی که از نظر علمی به هیچ عنوان واجد شرایط تغییر جنسیت نیستند! پس تکلیف این گروه چیست؟ باید دنبال یک دختر بگردند که مفعول مطلق است و در عین حال همجنسگراست؟! چرا باید کسی که خود را مفعول مطلق می داند همجنسگرا شود، در حالی که یک مرد خواسته هایش را بهتر و کاملتر فراهم می کند. پس یافتن یک همچین شخصی انتظاری نابجاست.

روی صحبت من با خانم هایی هست که احتمالاً از اینکه خانم خطاب شده اند کمی دلگیر نیز شده اند. آنهایی که خود را فاعل مطلق می دانند و مخصوصاً آنهایی که تا به حال تجربه ی جنسی نداشته اند. بهتر است قبل از اقدام به آشنایی با شخص دیگری، ابتدا کمی از رفتار و خواسته های خود اطلاع پیدا کنید و به شناخت کامل و درستی از خود برسید. بهتر است به جای لوطی گری و چاکرم-مخلصم های آقایان، رفتار های خوب آنها را الگوبرداری کنید. شرافتمندی، بزرگ اندیشی و لطافت رفتار و کلام، مختص آقایان یا خانم ها نیست. من و شما قبل از هر چیزی یک انسانیم و یک انسان موظف است از درون خود آگاهی پیدا کند و طبق سرشت خود رفتار کند. من و شما در جامعه ای زندگی می کنیم که اکثر افراد جامعه، ما را فاسد و دور از خدا و بدون ایمان، و مجازات ما را اعدام می دانند. همه ی ما انتظار داریم که اطرافیانمان با ما مانند انسان های معمولی رفتار کنند، آرزو می کنیم که روزی همجنسگرا بودنمان را آزادانه و بدون ترس و واهمه بیان کنیم. مردمی که هیچ شناختی از همجنسگرایان ندارند، مسلماً با شناختن من و شما به عنوان همجنسگرا به رفتار و طرز برخوردمان توجه بیشتری می کنند و می خواهند از من و شما برای خود ذهنیتی بسازند. پس آیا بهتر نیست با بهتر کردن رفتار، گفتار و افکارمان، نماینده ی شایسته ای برای این اقلیت فراموش شده باشیم؟

چطور ممکن است شما همجنسگرا باشید اما فمینیست نباشید؟ چطور ممکن است زن را بهترین شریک بدانید، اما خواهان حقوق مساوی برای خود و شریکتان نباشید؟ چگونه خود را جدا از زن می دانید، در حالی که شب و روز در جسم یک زن هستید؟ بهتر است از تعصبات بیجا در مورد فاعل و مفعول بودن دست بر داریم. احساسات فاعل و مفعولی، هر دو و با هم در همه ی ما همجنسگرایان هست و ممکن است یکی بر دیگری غلبه کند، اما هیچگاه وجود یکی از ایندو از بین نمی رود. تلاش برای چشم پوشی از یکی از ایندو منجر به عدم شناخت درست از خودمان می شود. تعصبات خود را کنار بزنید و بگذارید ذهن شما آزادانه به دنبال یک شریک واقعی باشد که تمام نیازهای شما را بر آورده کند و شما نیز در کنار او بتوانید نیاز های او را بر آورده کنید. اگر من و شما از خود شناخت کافی نداشته باشیم، اطرافیان ما هم هیچ گاه نمی توانند ما را به درستی بشناسند و همین عدم شناخت ها موجب ایجاد تفرقه و مشکل می شود.

اولین لازمه ی یک زندگی مشترک ملایمت و از خود گذشتگی است. این را به یاد داشته باشید که یک دختر همجنسگرا حتماً از فاعل بودن لذت می برد و نمی خواهد که مفعول مطلق باشد. به شریک خود اجازه بدهید او نیز فاعل بودن را تجربه کند و کمی به قسمت مفعول خود اجازه ی ابراز وجود بدهید. اگر خداوند شما را در جسم دختر آفریده و در عین حال احساسات فاعل بودن به شما داده، شما به هیچ عنوان دچار اختلال جنسی نیستید. سعی کنید از این نعمت خداوند نهایت استفاده را کنید و انسان کامل تری که شامل رفتار های فاعلی و مفعولی با هم است باشید.





## تاملاتی درباره همجنسگرایی

دوستان عزیز در مجله ی وزین ماها...

ابتدا از اینکه شعرهای من را در مجله (متعلق به همه ی ما) چاپ کردید بی نهایت سپاسگذارم. در مورد پیشنهاد علامت مشخصه گی ها؛ خود من حلقه ای در انگشت وسط دست راستم دارم که هدیه ایست از معشوقم، با این حال خوبه که این سنتی بشه بین گی ها و لزبینها تا بتونیم همدیگر رو بشناسیم. باید بگم که مجله ی شما نقش بزرگی در روشننگری همجنسگرایان بازی می کند. متاسفانه در جامعه ی کوچک ما هستند آدم هایی که احساس همجنس خواهی رو به باد مسخره می گیرند و از آدم هایی از جنس ما با صفت هایی بسیار حقیر و بی ادبانه یاد می کنند. در محلی که من کار می کنم، با وجود اینکه همه کسانی که با هم همکاری هستیم جوون هایی تحصیل کرده و در موارد بسیاری روشنفکر هستند، متاسفانه در مورد همجنسگرایی دیدی کاملا بسته دارند و افرادی مثل ما رو تنها به باد مسخره می گیرند و صفت هایی (با عرض پوزش از شما به خاطر تکرار الفاظ رکیک همکارانم) مثل کونی و ... و لفظ هایی که بکار می برند آنقدر زشت و رکیک هستند که دستم به نوشتن اونها نمی ره.

در یک همچین محیطی باید بسیار مراقب بود تا گرایش شما لو نرود وگرنه تمام آینده و زندگی شما تباه خواهد شد. نمی دونم روزی می رسه که در این کشور مردم آنقدر شعور اجتماعی پیدا کرده باشند تا بتونند هر طیف اجتماعی رو پذیرند؟ نقش ما چیه؟ چطور می تونیم به این مشکل غلبه کنیم و به کسانی که همجنسگرا نیستند بقبولونیم که: عزیز... اگر همجنسگرا هستم دلیل بر این نمیشه که روزم رو به انتظار شب سپری می کنم تا یک نفر پیدا بشه (B or T) و با او همبستر بشم!

چطور می تونیم با افراد دگرجنسگرا که افتخاراتشون رو با آب و تاب در مورد روابط جنسیشون با جنس مخالف تعریف می کنند بگیم که: بابا... تو که سنگ مرد بودن رو به سینه می زنی، در مورد عشق و ایثاری که یک مرد به مرد دیگه داره چی می دونی؟

با همه ی این اوصاف و از اونجایی که حتما خود شما هم در این کشور زندگی می کنید و حتما با این موارد بسیار برخورد کرده اید و همه اینها تکرار مکررات هست، باز هم بد نیست راهکارهایی پیشنهاد بشه (از طرف تمام دوستان همجنسگرا (چه گی و چه لزبین)، با هر پوزیشنی که هستند) تا خودمون، خودمون رو قبول داشته باشیم و از اینکه بگیم: دوست عزیز! من یک گی (لزبین) هستم.... نترسیم.

به امید رشد فرهنگ قبول افکار دیگران...

با تشکر - رضا از اهواز

مرداد ۱۳۸۴



## توضیحاتی درباره واژه «گی»

نقدی بر مقاله «ریشه یابی واژه گی»، نوشته سپنتا - مجله ماها - شماره ۴

با عرض سلام و خسته نباشید؛ می خواستم در مورد مقاله «ریشه یابی واژه گی»، نوشته آقای سپنتا در شماره ۴ مجله ماها نقدی داشته باشم.

اینکه آقای سپنتا گفته اند زبان آن روزگاران زبان اوستایی بوده است، معلوم نکرده اند که منظور کدام روزگاران است و آن روزگاران به چند سال پیش اطلاق می گردد. ثانیاً آقای سپنتا طوری وانمود کرده اند که در آن روزگاران (!) مردم ایران فقط یک زبان داشته اند و آن هم زبان اوستایی (!) بوده است، در حالیکه مثل حال حاضر ایران، زبان های دیگری نیز در ایران رایج بوده است. اما در مورد زبان اوستایی ایشان فرموده اند که زبان اوستایی از خانواده زبان های آریایی است؛ اگر منظور ایشان گات های اوستا (بخش اول اوستا) باشد، که باید بگوییم گات های اوستا توسط خود حضرت زردشت (در زمان ماناها) به نظم درآمده است و به تایید همه زبان شناسان، زبان آن یک زبان التصاقی (ترکی قدیم) بوده است و لغت گات هم به معنی بخش می باشد نه سرود. این کلمه گات امروزه به همین معنا در ترکیه استفاده می گردد، چراکه زبان حضرت زردشت (زبان ماناها) هم زبان التصاقی (ترکی قدیم) بوده است. این در حالیست که زبان فارسی از دسته زبان های تحلیلی بشمار می آید. محل تولد حضرت زردشت نیز به نوشته اکثر دانشمندان از جمله ابوریحان بیرونی در آذربایجان (نزدیک اورمیه) بوده است و نام مادر او هم اگر به تاریخ مراجعه شود دوغدو می باشد که کلمه ایست ترکی (به معنی زایید).

ولی اگر منظور ایشان از زبان اوستایی زبان یشت (فصل) های بعدی اوستا باشد که باید بگوییم بله، کاملاً درست است و این بخش ها در زمان ساسانیان با زبان فارسی پهلوی (توسط سر مغ ها که رهبران دینی زرتشتیت بودند) به اوستا اضافه شده است.

در آخر چشم آقای سپنتا و همه گی ها را می بوسم.

ضمیمه دوست یابی مجله ماها به همراه این شماره منتشر شد. علاقمندان به دریافت آن می توانند با ایمیل ماها تماس بگیرند:

[majaleh\\_maha@yahoo.com](mailto:majaleh_maha@yahoo.com)

ضمیمه دوست یابی فقط مختص پسران و مردان همجنسگرا نیست و ما از آگهی های آشنایی خانم های لزبین، ترانس سکشوال ها و دیگر اقلیت های جنسی استقبال می کنیم.



## رویا، یا واقعیت؟

مطلبی که میخوام براتون بنویسم نمیدونم اسمشو چی بذارم؟ داستان، خاطره، خواب، رویا، یا واقعیت؟ ولی اتفاق افتاد و هنوزم که هنوزه برای من مثل یه خواب شیرینه که هنوزم ادامه داره و ای کاش هیچوقت از این خواب شیرین بیدار نشم. بهتره از همون اولش شروع کنم. همون زمانی که مجله «ماها» تصمیم گرفت آگهی های دوست یابی منتشر کنه. انتشار اون شماره «ماها»، آغاز یه دوستی و احساس زیبا بود که کم کم تمام وجود من رو گرفت و من تونستم کسی رو که همیشه تو افکارم به عنوان دوست همیشگی و تکیه گاه خودم تصور میکردم، پیدا کنم.

اواخر اسفند ماه بود که اولین ایمیل کوروش بهم رسید. یک ایمیل طولانی و پر از احساس. یک ماهی آشنایی ما با همین ایمیل هایی بود که رد و بدل می کردیم و کمک می کرد تا بیشتر با هم آشنا بشیم. هر چی این مکاتبات بیشتر می شد، بیشتر احساس نزدیکی می کردیم. تا اینکه براش عکسم رو فرستادم و شماره از هم گرفتیم و ارتباطمون تلفنی هم شده بود و خیلی به صدای هم عادت کرده بودیم. ولی هنوز تصویری از کوروش نداشتم، آخه تو یک شهر زندگی نمی کردیم تا بتونیم همدیگرو ببینیم، بخاطر همین یه تصویر از کوروش تو ذهنم ساخته بودم. ولی ته دلم یه کم دلهره داشتم که دلیل اینکه خودشو بهم نشون نمیده چیه؟ خیلی این فکر اذیتم میکرد تا اینکه یه روز بهم گفت که میخواد عکسشو برام بفرسته. خیلی استرس داشتم همش همون تصویر ساختگی تو ذهنم بود و جلو چشم می آمد. ایمیل رو که نگاه کردم، با تصویری روبرو شدم که خیلی با تصویر ذهنی خودم فاصله داشت. اون لحظه نمی دونم چی شد؟ مونده بودم چیکار کنم، از طرفی آنقدر به هم وابسته شده بودیم، از طرفی عکسش... غافل از اینکه قیافه خود آدم ها خیلی با عکس اونها میتونه تفاوت داشته باشه. نمی تونستم با خودم تصمیم بگیرم و خیلی سردرگم بودم. دیگه می خواستم رابطمون رو کمتر کنم ولی حس می کردم برای اون باید خیلی سخت باشه، ولی چه کنم اون موقع تمام اون ایمیل ها و اظهار محبت ها یادم رفت، دیگه همش دنبال این بودم که این رابطه تموم بشه ولی هر جوری بود سعی خودمو می کردم که باعث ناراحتیش نشم، ولی می دونستم بی فایده است.

یکی دو ماهی گذشت، تو همین مدت با آدمای زیادی برخورد داشتم، ولی هیچ کدومشون موندنی نبودن. همشون بیشتر به فکر سکس و ارضا کردن خودشون بودن و منو واسه خودم دوس نداشتن و دنبال چیزای دیگه بودن. توی این مدت بود که فهمیدم دوست داشتن واقعی چیزی نیست که بشه به این راحتی پیدا کرد و از این دوستی های الکی تا دلت بخواد هست، ولی اونی که موندنی باشه و از ته دل بهت محبت کنه، خیلی کم پیدا میشه. دیگه منم شده بودم یکی مثل بقیه منم مثل خودشون رفتار می کردم. دیگه عشق و دوستی و محبت به نظرم خنده دار میومد ولی چه کنم نمی تونستم جلوی دلمو بگیرم؛ یکی دو بار وابسته شدم ولی خیلی زود فهمیدم پوچ بوده. این ها باعث شده بود که دیگه از همه چی دلزده بشم تا اینکه یه شب که خیلی حالم بد بود، وقتی رفتم و مسنجرم رو نگاه کردم دیدم کوروش آنلاین شده. خیلی احتیاج به درد دل داشتم برای همین بعد از مدتها بهش سلام دادم. اونم خیلی داغون بود. دیگه برام هیچی مهم نبود، ولی نمیدونم چرا یه احساس محبت عجیبی نسبت به کوروش داشتم، نمی دونم شاید یه حسی مثل همدردی یا...

بعد گفت که می خواد برام وب بده تا ببینمش منم قبول کردم. (بعدا فهمیدم که کوروش اون شب تصمیم



خطرناکی گرفته بود و می خواست من از وب شاهد همه ماجرا باشم.) وقتی تصویر اومد خشکم زد. این تصویر که می دیدم زمین تا آسمون با تصویر اون عکس فرق می کرد... از خودم بدم اومد که چرا اون موقع صبر نکردم و آنقدر زود تصمیم گرفتم و کوروش رو از خودم رنجوندم. قلبم تند می زد به خودم می گفتم الان دیگه خیلی دیر شده، حتما قبول نمی کنه و پیش خودش میگه دوستی من فقط برای ظاهر و قیافه اونه... ولی نتونستم جلوی خودمو بگیرم و گفتم دوست داری باز برگردیم به همون اول... ولی در کمال ناباوری دیدم قبول کرد، و حتی از شوق جلوی وب اشکش سرازیر شد. این گذشتش خیلی رو من تاثیر گذاشت، نمی تونم بگم چه حس قشنگی بود، همش خدا رو شکر می کردم که منو از خواب بلند کرد، بعدش فوراً بهش زنگ زدم، مثل اینکه روز تولدم بود، اون روز رو تو دفتر خاطراتم ثبت کردم که فراموشم نشه. کوروش هم معتقد بود که اون روز، روز تولد اون هم هست.

از اون روز دیگه دوستی ما یه معنی دیگه پیدا کرده بود، یه احساس زیبایی بین ما بود و هر روز بیشتر و بیشتر میشد. یه مدتی گذشت و تو این مدت اتفاقات بدی برام پیش اومد که ضربه های بزرگی بودن، ولی همیشه کوروش حمایت می کرد و دلداریم می داد. با کمک اون بود که تونستم سر پامونم و خودمو نبازم، ولی نمی دونم چرا یه مدتی که گذشت دوباره افکاری بهم هجوم آورد و همش می گفت این دوستی و قول و قرارهای ما واسه آینده، منطقی نیست و اگر روز به روز وابسته تر بشیم جدایی خیلی سخت تر میشه و... همین طور این افکار بهم هجوم میاورد و من نمی تونستم با خودم کنار بیام. از یک طرفی اصرار پدرم برای اینکه باید بعد از اتمام درس از دواج کنم، از طرفی قول و قرارهایی که برای زندگی آینده با کوروش گذاشته بودم... دچار سردرگمی شدیدی بودم، هر روز که می گذشت شرایط برام سخت تر میشد. نمی تونستم تصمیم بگیرم... کوروش هم کم کم داشت اینو حس می کرد، و می دید که دیگه ایمیل هام اون حس و حال قبل رو نداره. اون هم این احساس رو می کرد که شاید من دارم اونو تحمل می کنم و خودشو ملامت می کرد ولی این بار پیشنهاد کردیم برای یک بار هم که شده، همدیگرو از نزدیک ببینیم و تصمیم آخرو اونجا با هم بگیریم. یک سفر با هم رفتیم. باز هم خدا رو شکر می کنم که به این سفر رفتیم. سفری که کاملاً منو دگرگون کرد و یکی از به یاد ماندنی ترین سفرهای عمرم بود. وقتی دیدمش و با هم صحبت کردیم فهمیدم که چقدر اشتباه می کردم، دیگه به این نتیجه رسیده بودم که هیچ دوستی نمی تونه آنقدر منو دوست داشته باشه.

شبها وقتی تو بغلش بودم، زیبا ترین حس رو داشتم، تو بغل گرم کوروش بود که واقعا حس میکردم به اون آرامشی که دنبالش بودم رسیدم. وقتی منو تو بغلش فشار میداد و لبامو می بوسید، می فهمیدم محبت واقعی یعنی چی، دوست داشتن یعنی چی... تو همون شبها بود که از خودش برام حرف می زد، هر چی بیشتر میگفت و می شناختمش علاقم بهش بیشتر می شد. دلم می خواست هیچ وقت اون لحظه های رویایی تموم نشه. کوروش تصمیمشو گرفته بود می خواست برای همیشه با من باشه، منم دیگه آنقدر دوش داشتم که نمی تونستم به جدایی از اون فکر کنم. منم می خواستم برای همیشه باهاش باشم. به این نتیجه رسیده بودیم که می تونیم در کنار هم خوشبخت بشیم. البته آینده ما ایرانیها مجهوله، ولی این سفر به من فهموند که اگه آدم واقعا بخواد و سعی خودشو بکنه، میتونه به هدفش برسه. دیگه تصمیم خودمو گرفتم در مقابل فشارهای خانواده در مورد از دواج مقاومت کنم و سرنوشتمو خودم تعیین کنم. البته من برای دادن جواب آخر یه کم مهلت خواستم تا تصمیمم کاملاً منطقی باشه، ولی اینو میدونم که از ته دل دوستش دارم و هیچ کس نمیتونه جای عزیزمو برام پر کنه.

از مجله عزیز ماها که مسبب این آشنایی شد خیلی ممنونم و دوست دارم نظر ماها و بقیه عزیزان را بدونم.

ایمیل من: [kb5161@gmail.com](mailto:kb5161@gmail.com)



## آقای الف

مهدی [hamzaaad@yahoo.com](mailto:hamzaaad@yahoo.com)

<http://hamzaaad.blogspot.com>

صبح با صدای زنگ تلفن بود که آقای الف از خواب پرید. از بیمارستان بودند و گفتند جواب ایدز آقای الف مثبت است. بعد آقای الف تلفن کرد به رامین - که آدمی بود بسیار منطقی - و گفت که اگر خودش ایدز دارد، قاعدتا رامین هم باید ایدز داشته باشد و رامین حساب کرد که در این صورت لازم است به هفت نفر تلفن کند و بگوید که ایدز گرفته اند و کارشان تمام است و به سه نفر دیگر بگوید که بد نیست بروند و یک تست اچ آی وی بدهند.

بعد آقای الف به منوچهر - که هجده سالش بود - زنگ زد و قضیه را تعریف کرد، و منوچهر گفت که واقعا ناراحت نشده ولی دلش رحم آمده برای معلم زبانش که زن دارد و بچه، که الان حتما آنها هم ایدز گرفته اند و گفت خیلی بد است که بچه ی آدم از همان اول ایدز داشته باشد.

بعد آقای الف که دیگر داشت می رفت صورتش را بشورد با غزاله - که خیلی خانم حساسی بود - تماس گرفت که بگوید او هم ایدز گرفته ولی غزاله این قدر پشت تلفن گریه زاری کرد که آقای الف مجبور شد گوشی را قطع کند.

بعد آقای الف به حسین زنگ زد - که خیلی خیلی پسر سر به زیر و پاکی بود - و آقای الف مطمئن بود که حسین به غیر از همان یک شب با آقای الف، با کس دیگری رابطه ای نداشته. اما حسین که ماجرا را شنید اول که کلی ناراحت شد و بعدش گفت شاید بد نباشد به رامین هم خبری بدهد که آقای الف گفت خودش این کار را کرده. بعد آقای الف که می رفت بساط صبحانه اش را ردیف کند، یادش آمد زنگ بزند به پسر خاله اش - که چند ماهی می شد که توی آلمان زندگی می کرد و با یک پسر آنگولایی ازدواج کرده بود - اما پسر خاله اش در حالی که گریه می کرد گفت که چند دقیقه پیش منوچهر زنگ زده و جریان را تعریف کرده. بعدش هم پسر خاله ی آقای الف در حدود یک ساعت توضیح داد که تصمیم گرفته یک NGO برای حمایت از همجنسگرایان ایرانی مبتلا به ایدز مقيم آلمان درست کند.

بعد آقای الف که سر میز صبحانه نشسته بود و داشت به تنهایی هایش فکر می کرد، تلفن زنگ زد که رامین بود و بعد از یک ساعت مقدمه چینی در مورد لجنزار بودن زندگی و این که دنیا بی وفاست، گفت که یکی از دوست هایش به اسم حسین همین الان بهش خبر داده که ایدز دارد و به هر حال بعید نیست که آقای الف هم... بعد آقای الف به حکم وظیفه ی انسانی ای که داشت، به همه ی فرزند لیست یاهو مسنجر اش پیغامی ارسال کرد با این مضمون: «سازمان جهانی مبارزه با ایدز به مناسبت روز جهانی ایدز، به همه ی کسانی که امروز تست اچ آی وی بدهند، پنجاه ساعت اینترنت مجانی هدیه می دهد. اگر این پیغام را برای همه ی افراد فرزند لیست خود ارسال نکنید آی دی شما در عرض چهل و هشت ساعت خود به خود حذف می شود (send 2 all)»

بعد آقای الف نشست پای تلویزیون، که گوینده داشت اعلام می کرد: «تازه ترین خبر: رسوایی نخست وزیر آلمان به علت ابتلا به ایدز؛ به گفته ی یک مقام رسمی که نخواست نامش فاش شود، علت بیماری وی، رابطه ی نامشروع با یک پسر آنگولایی بوده است...»

بعد آقای الف تلویزیون را خاموش کرد و تلفن را از پریز کشید و سعی کرد به هیچ چیزی فکر نکند...



## اخلاق چیست؟

### تفاوت اخلاق فرمایشی و اخلاق پویا

#### ساویز شفائی

گرفته شده از مجله هومان - شماره ۱۴

(با تشکر از دوستی که این مطلب را برای ما ارسال کرده است. - ماها)

اخلاق زمانی سازنده است که آگاهانه و متکی بر اطلاعات درست و دقیق و در ارتباط با زمان و مکان و موضوع داوری باشد. اخلاق زمانی ارزشمند است که در ترفیع و تأکید ارزش های انسانی به کار رود. اخلاق زمانی پویا و ماندگار است که کاربرد آن در درازمدت به بهسازی و بهزیستی بیانجامد. اخلاق پویا در خدمت محافظت گروهی ویژه و یا برای لطمه زدن و یا نادیده گرفتن حق و آزادی دیگر گروه ها به کار نمی رود. اخلاق اگر که بر پایه فرضیات، کلی بافی، اغراق و افراط های ذهنی است، به کج فکری می انجامد. اخلاق فرمایشی اگر در دفاع از دیدگاه محدود گروهی غالب و یا فرصت طلب باشد دیگر اخلاق نیست بلکه بهانه ای برای انحصاری کردن دستور العمل هایی است که بی عدالتی را می گستراند.

دستورهای سنتی و مذهبی که دلالت و قضاوت خود را بر پایه حدیث و روایات و شواهدی از زمان و مکانی بی ارتباط به واقعیات امروز قرار دهند، کاربردی برای زمان حاضر ندارند. در شناخت و بررسی همجنسگرایی، به جای بکارگیری بهانه و توجیهاات پوسیده و جمع بندی های کورکورانه و اطاعت از باورهای کهنه (که به ریا اخلاق خطاب می شوند)، نیاز به اخلاقی پویا، کنجکاوی و پژوهش و عدالت و صداقت است. شاید در تکرار متداول ها و در درجا زدن در رایج و معمول و سنتی سهولتی باشد. شاید در همصدایی با عوام و عام پسندانه امنیتی باشد، اما رشد اجتماعی و سیاسی نیازمند چالش و ارزیابی نظام های کهنه است. در مسئولانه برخورد کردن و رفتار نمودن، نیاز به شهامت سیاسی و جسارت اخلاقی است. برای منطقی و عادل بودن لازم است که پیشداوری ها و باورهای کهنه را مرور کرد و اگر کاربرد و معنی ندارند بکنارشان گذارد.

لازمه خوش اندیشی و عدالت، مقابله با جهل و کج فکری و تعصب هاست. موانع مذهبی و اخلاقی شناخت ارتباط های عاطفی و جنسی را مشکل می کند و آنها را در محدوده خصوصی، و شرم آورها و ناگفتنی ها جای می دهد. خشونت بر علیه همجنسگران باعث می شود که حضور و آشکاری اجتماعی آنان محدود مانده و جز نمونه های



افراطی و اغراق شده، مدل های محسوس برای قضاوت کمیاب باشد. باورهایی که بر اساس کم دانستن، فرار از دانستن و یا زشت انگاشتن و وقیح پنداشتن است، افراد را به تعصب و ناآگاهی سوق می دهد. آنگاه که تنها خشونت های جنسی به شماره می آید و ارتباط و گرایش و تمایل و همبستگی های عاطفی و دلبستگی ها نادیده می ماند، قضاوت بر ملاک اطلاعات محدود و گمراه کننده است و دلالت و رفتار نشانه انحراف فکری. از اساسی ترین اصول برای درک همجنسگرایی، متمایز دانستن و متفاوت شناختن آن از «همجنس بازی» است. پسوند «بازی» دال بر همبازی بودن نیست، بلکه نشانه از بازی بازیگر غالب با بازیچه مغلوب را دارد. همجنس بازی در گروه بهره کشی جنسی است. «همجنس بازی» با پدیده «بچه بازی» (بهرت بگویم کودک آزاری) متعلق به فرهنگ تجاوز، اغوا، وسوسه و بهره کشی جنسی است. در عمل جنسی از انتخاب و اختیار دوجانبه نشانه ای نیست و قربانی «بازیچه» قرار گرفته و حق و احترام و منزلتی ندارد. «همجنس بازی» چون دیگر خشونت های جنسی گاه با اجبار، ناچاری، تسلیم

به خواسته غالب و سر فرود آوردن در مقابل تجاوزگر و حتی با حضور رفتارهای خشونت آمیز است. شناخت و مقابله با خشونت، آزار، آسیب، تجاوز و بهره کشی های جنسی لازم است. این شناخت شاید کمک کند که ما آنرا با «گرایش» یکسان نشماریم.

**اخلاق زمانی سازنده است که آگاهانه و متکی بر اطلاعات درست و دقیق و در ارتباط با زمان و مکان و موضوع داوری باشد. اخلاق زمانی ارزشمند است که در ترفیع و تأکید ارزش های انسانی به کار رود. اخلاق زمانی پویا و ماندگار است که کاربرد آن در درازمدت به بهسازی و بهزیستی بیانجامد. اخلاق اگر که بر پایه فرضیات، کلی بافی، اغراق و افراط های ذهنی است، به کج فکری می انجامد. اخلاق فرمایشی اگر در دفاع از دیدگاه محدود گروهی غالب و یا فرصت طلب باشد دیگر اخلاق نیست بلکه بهانه ای برای انحصاری کردن دستور العمل هایی است که بی عدالتی را می گستراند.**

همجنسگرایی متکی بر گرایش و ارتباطی سالم، و با تاکید بر تصمیم و انتخاب آزاد و دوجانبه است. همجنسگرایی رابطه ایست که عادلانه، آگاهانه، آزادانه و مشتاقانه است. دو فرد با آگاهی از گرایش خود با قبول مسئولیت در مقابل یکدیگر، و با شور و شوق رابطه برقرار می کنند. لذت، لذتی متقابل است و نه بهره کشی لذت ستان از لذت دهنده. گرایش زمانی سالم است که به آزار و آسیب روانی، جسمانی، احساسی، بیولوژیکی و یا

بهداشتی (اشاعه آگاهانه بیماری مقاربتی) منجر نمی شود. گرایش زمانی در سلامت می ماند که به بازی قدرت و کنترل و غلبه و مالکیت قدرتمند بر مغلوب منجر نمی شود. گرایش زمانی سالم است که در محدوده سنتی اجبارها و نقش های تکلیف شده جنسی (غالب و مغلوب، فاعل و مفعول) نمی ماند. گرایش زمانی قابل دفاع است که شوق آفرین و ارتقاء دهنده است. تن فروشی به دلیل نیاز مالی و بهره کشی جنسی به بهانه تفنن و تجربه در این معادله نمی گنجد. اگر ارتباط و رفتار جنسی منجر به خودآزاری و یا دیگر آزاری شود، باید آن را آسیب و آزار خواند. در آن صورت، رفتار جنسی وسیله انجام آزار بوده پس رفتار خشونت و آزار است نه لذت جنسی. من و دیگر همجنسگرایانی که به آگاهی و مسئولیت اجتماعی معتقدیم، آماده مقابله با پرخاشگری های جنسی و آسیب هایی چون کودک آزاری، تجاوز، اشاعه بیماری های جنسی به علت بی مبالاتی هستیم. متأسفانه همجنسگراستیزان و متعصبان بیزار از



همجنسگرایی، عاجز از درک تفاوت گرایش و آزارهای جنسی بوده و با زشت انگاری های خود هر ارتباطی را در محدوده تجاوز محک زده و نفی می کنند. عامل دیگری که به همجنسگراستیزی کمک می کند، وجود تعاریف سنتی از جنسیت و نقش های متحجر جنسی برای مرد و زن می باشد. اگر دستورالعمل های سنت و مذهب مرد را مالک هویت جنسی زن، رئیس خانواده، فاعلی توانمند در وسوسه و اغوا به شمار آورد و زن را در نقش یک مطیع مرد و موظف و مسئول ارضای نیازهای مرد، و محتاج به او تعریف کند، اگر ارتباط های جنسی در محور بهره کشی مرد و تمکین زن تعریف شود، جایی برای برابری، انتخاب و گرایش باقی نمی ماند. در فرهنگی با نقش های تعیین شده برای زن و مرد در رفتار جنسی، همجنسگرایان ناقض این نقش ها دیده شده و در نظام جنسی آن پذیرفته نمی شوند. مرد همجنسگرایی که نتواند در درازمدت، همراه دگرجنسگرایان به بهره کشی و بازی های جنسی با مفعول زن ادامه دهد تا مردی خود را ثابت کند، و زن همجنسگرایی که تاب نیاورد که گرایش جنسی خود را در قالب ارضای مرد محدود کند، در انحراف از رفتارهای چنین نظامی شناخته خواهند شد.

قسمتی از فراگیری نقش جنسی برای یک مرد نوجوان، متلک گفتن به دختر، دختر بازی، کلفت بازی، جنده بازی و خانم بازی و بالاخره فارغ التحصیل شدن در نقش «مرد خانه» است. همجنسگرایی که خود را در مقام یک تجاوزگر تثبیت نکرده و وظیفه «خطیر» خود را در فرهنگ مردسالار بازی نمی کند، خود مواجه با تنبیه و طرد شده و در مقام تحقیر «زن باره» خوانده شده و به او عنوان اوا خواهر، بچه خوشگل، و یا مزلف داده می شود. مردی که در مردسالاری به مرتبه جنسی لذت ستان و تجاوزگر نرسد، در نزول در این نظام مضحکه و طرد شده و تجاوز به او مجاز می شود. انگشت رساندن، لب گرفتن، دست انداختن و آزار نوجوانی که شکل و شمایل و یا رفتاری «مردانه» ندارد، متاسفانه در دبستان و دبیرستان و کوچه و بازار ناپیدا نبوده و مثال فراوان دارد. در فرهنگ مردسالار توان و خواهش جنسی زن زمانی ارزش و اعتبار دارد که در خدمت ارضای مرد است. زن آزاده و یا همجنسگرایی که هویت جنسی خود را مایملک مرد و نقش جنسی خود را تمکین و ارضای مرد به شمار نیاورد، در نظام مردسالار، ناقض وظیفه «زنانگی» لقب گرفته، هویت و تمایل نسبی او بی معنا و بی ارزش خوانده شده و طرد می شود. زنی که «مردخواه» نباشد، در دنیای مردسالارانه زنی کامل نیست و گرایش او جز شوخی بی اهمیتی به شمار نمی آید. همجنسگراستیزی در خدمت مردسالاری و ستم جنسی به کار می آید. همجنسگراستیزی تثبیت کننده قوانین و محذوراتی است که ایفای نقش های جنسی را ضرورت می بخشد و به تاکید و بقای وظایف جنسی تعیین شده کمک می کند. خوار شمردن و آزار همجنسگرایان هشدار است تا زن و مرد در قالب نقش های تکلیف شده خود باقی بمانند و به بازی غالب و مغلوب، یا فاعل و مفعول، و زن و مرد ادامه دهند و کنترل، غلبه و برتری مرد را حفظ نمایند. همجنسگراستیزی-گریزی، مجموعه سفسطه ها و تحریف و تعبیرهای متعصبانه است. نادیده انگاشتن عواطف گرایش ها و همبستگی ها و تاکید بر تجاوزها و خشونت و نابرابری هاست. همجنسگراستیزی-گریزی، فریبکاری و تقلب در شمارش اعداد و آمار است. به بازی اعداد و تفسیر مرورانه و ارائه آن در ذهن همجنسگراستیزان نگاهی بیندازیم:

در برابر هزاران میخانه، محل ملاقات، فیلم و ویدئو و کتاب و مجله سکسی، فحشای خانگی و خیابانی که برای دگرجنسگرایان موجود است، همجنسگرایان نیز در تعدادی محدود مشتری بازار جنسی هستند. اما فریبکاران اخلاقی اعداد را معکوس جلوه داده و همجنسگرایان را تنها مصرف کنندگان این بازار معرفی می کنند. در مقابل ده





ها کودک آزاری و تجاوز میان دگرجنسگرایان، یکی دو مورد مشابه بین دو همجنس وجود دارد. چرا فریبکاران مُبلغ همجنسگراستیزی، از درک آمار و ارقام طفره رفته و تاکید دارند که کودک آزاری و همجنسگرایی یکی است؟ چرا به جای جلوگیری از بیماری ایدز، به حمله و محکوم شمردن همجنسگرایان می پردازند و چرا مدعیان اخلاق از یک سوی مخالف وصلت و زندگی پایدار همجنسگرایان هستند و از سوی دیگر آنان را محکوم به ارتباط های ناپایدار می کنند؟ چرا با وجود بالا بودن نرخ طلاق، خیانت و روابط بی فرجام میان دگرجنسگرایان، تنها رابطه همجنسگرایان مورد حمله قرار می گیرد و بی ارزش قلمداد می شود؟ چرا زمانی که دو همجنسگرا با تلاش و تصمیم و برنامه ریزی و مقابله با سیستم قضایی می توانند به خواسته خود برای فرزند داشتن برسند، تصمیم آنان بی ارزش شناخته می شود ولی هزاران بارداری ناخواسته و اتفاقی میان دگرجنسگرایانی که نه قصد و نه توان نگهداری از فرزند را ندارند، طبیعی به شمار می آید؟ چرا منطق و آمار و واقعیت در چشم همجنسگراگریزان نادیده می ماند و ذهن آنان تنها از شعارهای دروغین، خشم و کینه های بی اساس، وحشت های واهی و

حسد و فرض و گمان نادرست، اشباع است؟

ایرانیانی که مدعی نوآوری و تازه خواهی هستند، و جز با کامپوتر بالای ۳۰۰ مگاهرتز و حداکثر شتاب حاضر به کار نیستند و ماشین تحریر را قدیمی و کهنه می دانند، هنوز شعار سنت گرایی و کهنه پرستی می دهند و شناخت و درک همجنسگرایی را تازه و زود می دانند. چرا مزوران همجنسگراستیز، به بهانه «اولویت نداشتن» موضوع همجنسگرایی، مروج تبلی فکری و اجتماعی و فرهنگی می شوند و دسیسه سکوت را تشویق می کنند؟ چرا مدعیان روشنفکری و آزادی خواهی و حقوق انسانی، از مسئولیت خود طفره رفته و عوام و مذهبیون را مقصر می شمارند؟ خود را خوش فکر می خوانند و متجدد می دانند، اما نصیحت می کنند که «ایرانیان» و «مسلمانان» سنت گرا هستند و ظرفیت خود و شعور درک این پدیده را ندارند؟ خود را مدافع حقوق همگان

خطاب کرده و همجنسگرا را از «همگان» حذف می کنند. خود را حامی آزادی شمردن و خدای را مدافع تعصب و نفرت خطاب کرده، و کهنه خواهی را نیاز سیاسی می دانند.

در ایرانی بودن یا غیر ایرانی بودن، مسلمان و یا بی دین بودن، زن و یا مرد بودن نه افتخاری است و نه ننگی. رفتار ما و آنچه که ما به علت و یا به نام هویت اکتسابی و یا انتخابی خود می کنیم، می تواند باعث غرور و یا شرم شود. همجنسگرا بودن و یا دگرجنسگرا بودن و یا هویت قومی، مذهبی و ملی نه دلیل شرم است و نه بهانه افتخار. اما اگر غیر ایرانی به تبعیض بر علیه ایرانی برخیزد، اگر سپیدپوست به تحقیر انسانی با پوست تیره بپردازد، اگر مرد زن را ذلیل و ضعیفه بداند، اگر مسلمان خود را برتر و بهایی و یهودی و بی دین را کهنتر و کافر خطاب کند و اگر دگرجنسگرا هویت خود را طبیعی و همجنسگرا را منحرف بشناسد، هویت جنسی، مذهبی، ملی و نژادی سبب

**چرا مدعیان روشنفکری و آزادی خواهی و حقوق انسانی، از مسئولیت خود طفره رفته و عوام و مذهبیون را مقصر می شمارند؟ خود را خوش فکر می خوانند و متجدد می دانند، اما نصیحت می کنند که «ایرانیان» و «مسلمانان» سنت گرا هستند و ظرفیت و شعور درک این پدیده را ندارند؟ خود را مدافع حقوق همگان خطاب کرده و همجنسگرا را از «همگان» حذف می کنند. خود را حامی آزادی شمردن و خدای را مدافع تعصب و نفرت خطاب کرده، و کهنه خواهی را نیاز سیاسی می دانند.**

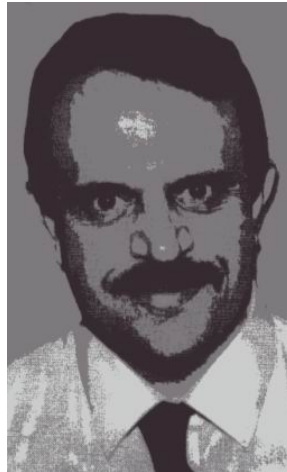


خودپرستی و بهانه تحقیر دیگران شده و باعث شرم و ننگ است. در «دگرآزاری» نه افتخاری است و نه غروری. نفی دیگران و برتر شمردن خود، شرم آفرین است. انحصاری کردن امتیازات برای گروهی ویژه و دریغ آن از بقیه اقلیت ها، رفتاری ضد اجتماعی، ضد اخلاقی است که باید با آن مقابله کرد. غرور همجنسگرایان، نه غرور به هویت جنسی است، بلکه افتخار به بقاء آوردن، سالم ماندن و مسئولانه رفتار کردن در فرهنگی است که اطلاعات دریغ شده، حقوق پایمال گردیده و ستیز و آزار و بیزاری در انواع تحقیرها، تبعیض ها و آسیب ها رایج است. غرور همجنسگرایی زمانی معنی دارد که همجنسگرا نه به «هویت جنسی» خود بلکه به رشد، پایداری، سلامت اخلاقی، صداقت و مسئولانه رفتار کردن خود افتخار کند. دگرجنسگرا زمانی می تواند از هویت جنسی خود خرسند باشد که آن را بهانه ای برای آزار و خوار شمردن دیگران نکرده باشد.

همجنسگرایان محتاج دلسوزی، تحمل و یا قبول مشروط نیستند. «دلسوزی» بر حال مفلوک، «تحمل» آنکس که کم ارزش به حساب آمده و «قبول مشروط» به نام مرحمتی و لطفی در حق آنان که در قبولشان تردید

است، نشانه های دیگر عدم برابری بوده و بر اساس خود برتر شماری غالب و تحقیر ضمنی اقلیت است. آنچه همجنسگرایان می خواهند، عدالت در قضاوت، مسئولیت در رفتار و سلامت پندار و اندیشه در میان دگرجنسگرایان است. آنچه همجنسگرایان می خواهند، خاتمه دادن به وقیح پنداری و زشت انگاری هاست. آنچه همجنسگرایان می خواهند، سلامت سازی ذهن های آلوده از حدس و گمان و فرض های مضر و غلط

به قول خانم اعظم طالقانی:  
 «جنسیت در ایران معنای  
 خوبی ندارد.» حق با ایشان  
 است. تا زمانی که جنسیت در  
 محدوده مالکیت و تجاوز و  
 وسوسه و اغوا تعریف می  
 شود، نمی تواند معنای خوبی  
 داشته باشد.



است. آنچه ما می خواهیم پاک سازی مذهب و سنت از خشونت و کینه است. همجنسگرایان در مقابل رفتار سالم و به دور از خشونت های جنسی خود امیدوارند که دگرجنسگرایان نیز با انتخابی آگاهانه و مسئولانه به گسترش آگاهی و مقابله با تعصب ها بپردازند. به قول خانم اعظم طالقانی: «جنسیت در ایران معنای خوبی ندارد.» حق با ایشان است. تا زمانی که جنسیت در محدوده مالکیت و تجاوز و وسوسه و اغوا تعریف می شود، نمی تواند معنای خوبی داشته باشد. تا زمانی که بینش از همجنسگرایی در جوک و متلک و فحش و شوخی خلاصه شود، ما در آلودگی های ذهنی درباره جنسیت و همجنسگرایی درجا خواهیم زد. نواندیشی و دگراندیشی قسمتی از رشد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی می باشد. تا زمانی که آسیب های زن ستیزی، ستم جنسی، و همجنسگراستیزی، گریزی، آزاری و بیزاری، نشناخته و نگفته باقی بماند، نمی توان ضرری را که از آن حاصل می شود مهار کرد. بیائید تبعیض و تعصب ها را بهتر بشناسیم. محیط فرهنگی، اجتماعی و خانوادگی خود را التیام بخشیم، گونه گونی انتخاب های افراد و تنوع در هویت ها را احترام بگذاریم. همجنسگرایان قسمتی از اقوام و آشنایان و دوستان و همکاران ما هستند، آسیب به آنان، آسیب به بافت اجتماعی است که دربرگیرنده جنس و رنگ و نژاد و گرایش های متفاوت است.

به امید سالم زیستن. - ساویز



## جشن عشق

### عروسی فرشتگان

#### دلارام

می دونی چقدر دوستت دارم!  
می دونی چقدر دلم می خواد یک شب تمام تا صبح بغلت کنم... محکم محکم  
آنقدر که حس کنم یکی شدیم، اونوقت راحت توی آغوش گرمت بخوابم

می دونی چه حسی میشم هر بار که دستت رو لمس می کنم  
هر بار که نگاهمون به هم گره میخوره  
هر بار که توی چشمای معصومت خواهش فقط یک بوسه رو می بینم

می دونی چه حالی داشتم هر بار که روی پوست لطیف دست می کشیدم  
هر بار که روی امواج زیبای تنت شنا می کردم  
و با گرمای هر ذره ی تو پرواز می کردم  
آنقدر بالا می پریدم که دیگه هیچ چیز جز عشق تو وجود نداشت  
هفت آسمون من عشق تو بود  
چه چیزی برای من زیباتر از پرواز من و تو به اوج عشق بود

من و تو توی خیالاتمون هزار بار جشن عروسی گرفتیم  
هزار بار، برای اولین بار یکدیگر را در آغوش گرفتیم  
چه هدیه هایی که برای عروسی به هم ندادیم  
چه بوسه هایی که بعد از خوانده شدن خطبه به هم نثار نکردیم  
چه کاروان هایی که برای جشن عروسی ما به راه نیافتاد  
من و تو هزار بار برای ماه عسل به جایی رفتیم که دست هیچ کس بهمون نرسه

نمی دونم تو چه حسی داری که فردا قراره به آرزومون برسیم  
آره، فردا جشن عروسی ماست  
خدایا چرا خواب را به چشم من می آوری؟  
چرا نمی گذاری لحظه ای بیش از حس خوب همیشه با عشق بودن لذت ببرم؟  
خدایا، چرا امشب مرا رها نمی کند؟



خدایا مرا ببخش که امشب برای اولین بار ماهت را نمی خواهم  
خدایا، خدایا، خدایا...

خدایا توبه می کنم  
توبه می کنم اگر بد بودم  
اگر کم خرد بودم  
اگر آگاه نبودم  
اما خدایا از من نخواه از عشقم توبه کنم  
نخواه بهترین هدیه ی تو را بد بشمرم  
نخواه برگردم از عشقی که تو و فقط تو در وجودم قرار دادی  
خدایا عشق من را پایدار کن  
خدایا عشق من را همیشگی کن!

صبح نزدیک است  
زیاد وقت ندارم، باید حاضر شوم  
باید کت و شلوار دامادی را بپوشم  
کراواتم را کجا گذاشته ام  
هر چه می گردم شانه را پیدا نمی کنم  
باید زودتر به حمام بروم، می خواهند برایم لنگ دامادی بیاورند  
دیگر وقتی ندارم، همین موقع هاست که بیایند سراغم و بگویند: آقا داماد حضری؟

دو نفر به استقبالم آمده اند  
چه زود به من دست بند هدیه می دهید، هنوز خطبه را نخوانده اند

تو کجایی؟  
می خواهم زودتر تو را در لباس دامادی ببینم  
خورشید مثل هر روز از شرق طلوع کرده  
و تو مثل هر روز جذاب و زیبایی و به من لبخند میزنی  
چقدر دلم می خواهد در آغوش بکشمت  
چقدر دلم می خواهد اشک های شوق ات را پاک کنم و بگویم طاقت بیاور  
لحظه ای دیگر من و تو مال هم می شویم

در شهر ما به جای تور، چوب بالای سرمان می گیرند



و به جای قند ، طناب به دور گردنمان می آویزند  
حالا من و تو کنار هم هستیم و دارند برایمان خطبه می خوانند

وقتی نگاهم می کنی و از پشت اشکم  
باز هم نگاه پر از خواهشت را می بینم  
وقتی هنوز داری به من لبخند می زنی  
حس می کنم هیچ لحظه ای بهتر از این نمی تواند وجود داشته باشد

سرمان را به آسمان می گیریم  
دستانمان را باز می کنیم  
چشمانمان را می بندیم و پرواز می کنیم  
پرواز می کنیم، پرواز می کنیم...  
و در اوج عشق، یکدیگر را آزادانه در آغوش می کشیم  
بوسه های تو بهترین هدیه ی عروسی برای من است

نگاه کن!

کاروان فرشته ها برای بدرقه ی ما به ماه عسل بهشت به راه افتاده اند...





## بی پناه

### سپتا

چهره شرم آور ز کاری که نمی داند که چیست؟  
من چگونه می توان جویم پناه  
من چگونه می توان جویم تو را  
زخمی دستان یک یار شفیق  
در کنار دشمنان بازیچه ی دست رفیق  
دست به دست بر موج قلب بی کسان  
مرده و افتاده بر تختی به اسم دیگران  
من چگونه می توان جویم پناه  
من چگونه می توان جویم تو را  
خسته و گنگ و پریش و بی نفس  
بسته بر پایت چو زنجیری به یاد یک قفس  
بی نصیب از سهم انسان بودنم  
کمترین ذره ز سهم حتی حیوان بودنم  
من چگونه می توان جویم پناه  
من چگونه می توان جویم تو را.....



در به در گمگشته در شهری فریب  
در میان مردمانی اینچنین با هم غریب  
اینچنین آکنده دل هایی ز کین  
در کنار چهره هایی اینچنین سرد و غمین  
من چگونه می توان جویم پناه  
من چگونه می توان جویم تو را  
در گذار از کوچه های ناشناس  
آنچه هستی گشته پنهان زیر یک قاب لباس  
در گریز از تهمتی که می زنند  
یا تو را چون برده ای که می زنند و می برند  
من چگونه می توان جویم پناه  
من چگونه می توان جویم تو را  
بی هدف پرسه زدن با هر غریب  
از درون آتش فشان و از برون اما نجیب  
بی صدا و بی ریا و غم زده  
قطره ی خونی به لب خشکیده و ماتم زده  
من چگونه می توان جویم پناه  
من چگونه می توان جویم تو را  
لب فرو بسته و چون باد پریش  
در میان زندگان و دل به یاد مرگ خویش  
بی صدا چون صخره های سخت سنگ  
در هجوم ضربه های وحشی امواج مرگ  
من چگونه می توان جویم پناه  
من چگونه می توان جویم تو را  
گمشده در پشت این ده ها نقاب  
مرغکی بر آشیان گشته ز خوف صد عقاب  
در هراس از اینکه این سایه ز کیست ؟



## خود سانسوری و سرکوب درونی کردن آنچه هر همجنسگرایی باید بداند

گفته می شود که هدف غایی و نهایی هر سرکوب و خشونت این است که به خود سانسوری و اعمال خشونت فرد بر خودش بینجامد. این گفته در مورد ما همجنسگرایان تا حدود زیادی صدق می کند. نفی وجود واقعی خویشتن و سرکوب احساس و گرایش خود، ازدواج با یک غیرهمجنس، صحبت نکردن از همجنسگرایی و حقوق افراد، هدف قانونگذاران است که فرهنگ توده های ناخودآگاه را هم پشتوانه خود قرار داده و همجنسگرایی را ممنوع و مجازات اعدام را برای عمل همجنسگرایی در قانون گنجانده اند. تا مبدا همجنسگرایان به سرشان بزنند که حق و حقوقی دارند، یا بخواهند از قوانین و اخلاقیات کهنه سرپیچی کنند. وقتی ما همجنسگرایان با نفی خود، هر چه بیشتر از احساس خود متنفر می شویم و آرزو می کنیم که ایکاش چنین نبودیم و بعد تسلیم سنت ها و قانون ناحق، شده و تن به ازدواج می دهیم، آنوقت استدلال نادرست فرهنگ، حاکمیت و خانواده سرکوبگر به پیروزی نائل شده است.

ما همجنسگرایان، ارزش ها، دیدگاه ها و قضاوت های حاکمیت و جامعه و خانواده درباره همجنسگرایی و همجنسگرایان، تعریف از خوب و بد بودن، تعریف اخلاق و غیر اخلاق و... را تا به آن درجه ای در خود درونی کرده ایم که به طور ناخودآگاه، به بخشی از اعمال و رفتار ما تبدیل شده و هوموفوبیا در درونمان خانه گرفته، بدون آنکه خود از وجود آن با خبر باشیم. هوموفوبیای فعال اما ناپیدا در درون هر همجنسگرایی ایرانی، انعکاسی است از پیروزی نیروی سرکوبگر فرهنگی - حاکمیتی و خانوادگی بر اراده، عشق و احساس ما.

پیروزی نیروی مقابل بر عشق ما (که اینهمه آن را داغ و آتشین تعریف می کنیم) دارای دو جنبه است؛ یک جنبه آن فشار طرف مقابل و جنبه دیگر بی ارادگی ما در مقاومت و دفاع از احساس و عشق خود و تسلیم شدن ماست. اگر احساس و عشق و تمنیات و تمایلات ما آنچنان شدید است که ادعایش را داریم (و درست هم هست و ما شکی در آن نداریم) پس چرا توان مقابله با فشارها را نداریم؟ آیا این عشق ما منبع نیرو و توان ما نیست؟ چرا سر بزننگاه ها همیشه آن را قربانی می کنیم و به نفی یا رد آن می نشینیم و به سرکوبگرانمان تمکین می کنیم؟

آیا ما می توانیم با این گفته موافق باشیم که: هر همجنسگرایی که به سرکوب احساس و نفی عشق خود دست می زند خواسته یا ناخواسته، آگاهانه یا ناآگاهانه به سهم خود به استحکامی تحکیمات حاکمیت و اخلاقیات کهنه یاری رسانده است؟

باید کار فرهنگی کرد؟ تا کی؟!

آیا اگر من نوعی خودم را قبول کنم و به چهار نفر از اطرافیانم ثابت کنم که احساس من عادی است و من نه بیمارم و نه روانی، خود یک کار فرهنگی نیست؟ جامعه و افراد خیلی چیزها را می توانند بیاموزند، اما تا زمانی که در روز روشن افراد همجنسگرا را در مقابل خود نبینند، همچنان در توهم خواهند بود و تصویری روشن از ما نخواهند داشت. در جامعه ای که نویسندگان و شاعران آن هم اجازه داشتن کانون خاص خود را ندارند، صحبت از دایر کردن تشکیلات ما همجنسگرایان شاید رویایی به نظر می رسد، اما هیچ کاری ناشدنی نیست. همجنسگرایی که برای



توجیه احساسات خود به روانشناس و روانپزشک مراجعه می کند، اولین قدم در راه شکست را برداشته است، چرا که در جامعه ما متاسفانه روانشناسانی که درباره همجنسگرایی اطلاعات کامل دارند، بخواهند به فرد اعتماد به نفس داده و خانواده طرف را به پذیرش فرزند خود دعوت کنند، تقریباً نایاب هستند، و یا حداقل در سراسر کشور پیدا نمی شوند. و این احتمال جدی است که روانشناس از ما بخواهد که «همجنسگرایی خود را درمان (!!!) کنیم.» آیا هیچ به فرمان رسیده که از چنین روانشناسی بخواهیم که بجای «درمان» ما بهتر است به دلائل و علل فشار و سرکوب و ترس جامعه و قانون از همجنسگرایان بپردازد و وظیفه روشنگری اجتماعی خود را فراموش نکند؟ و گرنه هر تحصیلکرده ای لزوماً روشنفکر، و مهمتر از آن روشنگر اجتماعی نمی تواند باشد.

یکی از دلائل عمده ای که باعث می شود خود ما همجنسگرایان با کنار آمدن و پذیرش گرایش جنسی خود مشکل داشته باشیم این است که از همان دوران کودکی و سالها قبل از اینکه حتی متوجه شویم که خود همجنسگرا هستیم، از یک طرف در خانواده، مدرسه و جامعه یاد می گیریم که «لواط» (بخوان همجنسگرایی) کار زشتی است، بد است، غیر اخلاقی است، فرد باید ازدواج کند و... و از همجنسگرایان با صفت های زشت، رکیک و تحقیر آمیز یاد می کنند، و از طرف دیگر هیچگونه حرف مثبت و یا بیطرفانه ای درباره این پدیده، نه در خانواده و نه در محیط های دیگر به گوشمان نمی رسد، الگویی مثلاً یک مجری تلویزیون، یک خواننده، یا هنرمند یا وزیر هم نداریم.

بسیاری از ما همجنسگرایان، خود را با «صفت های» دگرجنسگرایان مزین کرده ایم، جامعه هم این را می خواهد و اگر کسی بگوید من گی یا لزبین هستم، اطرافیان باور نمی کنند و گفته طرف را حمل بر شوخی تلقی می کنند. این واکنش را از نظر روانشناسی می توان همان نفی و انکار عمومی دانست؛ «نه! گی ها اوخواهر هستند و تو اینطوری نیستی، پس نمی توانی گی باشی!» بعد خودمان هم به شک می افتیم یا فکر می کنیم فرصتی پیش آمده و چه خوب که هی خود را از این به بعد کتمان کنیم و احساس خود را به رازی درونی تبدیل سازیم و صدایش را هم در نیاوریم. پس هر چه بیشتر به تقلید رفتار و گفتار و اخلاقیات دگرجنسگرایان رو می آوریم و چه بسا که در جمع دوستان و همکاران و... خود بیشتر از همه، همجنسگرایان را به ریشخند و تمسخر بگیریم و برایشان جوک و لطیفه بسازیم. در چنین فضایی که فرد همجنسگرا در اطراف خود ایجاد می کند، نمی توان از دوستی دراز مدت با همجنسگرایان، در محفل آنها بودن، درد و رنج و مشکلات آنها را درک کردن و... حرفی زد. این فرد تا حد امکان از این چیزها می گریزد، به مطالعه درباره گرایش جنسی خود علاقه ای نشان نمی دهد، خواندن مجلات و سایت های همجنسگرایان را بی ارزش و صرف بیهوده وقت می داند و این کارها حتی ممکن است او را عصبی و خشمگین کند. می دانید چرا؟ چون درونا از روبرو شدن با خویشتن خویش وحشت دارد. او وقتی در برابر یک همجنسگرا می نشیند برایش مثل این است که خود را در آئینه نگاه کند و از این می ترسد. او قبل از اینکه از بقیه همجنسگراها بگریزد، از خود فراری است. او نمی خواهد با هویت و احساس لگدمال شده درون خود رو در رو شود. از آنها شرم دارد و می ترسد مبادا مراوده با همجنسگرایان، باعث اصطکاک و پاره شدن پوسته دروغینی (که او را دگرجنسگرا نشان می دهد) گردد که او به دور خود تنیده است. او خود را فراموش کرده، درون خود را زندانی کرده و نمی خواهد که ملاقات و رفت و آمد با یک همجنسگرا او را به یاد زندانی درون خودش بیاندازد.

اما اگر احساس و تمایل جنسی اش از درون به او فشار می آورد چه باک؟ آخر شب با ماشین در خیابان های اطراف پارکی دور می زند یا کنار رودی پرسه می زند و «طعمه اش» را پیدا می کند و از این طریق خود را از شر





هورمون های سرکش درون خلاص می کند تا دفعه بعد. البته این رفتار خالی از «شرم» و «حیا» نیست، برق آسا و لحظه ای است و نه نامی داده می شود و نه نشانی. فکر می کنید چنین فردی تا چه اندازه خودشناس است؟ البته خالصانه و صمیمانه بگویم که هدف محکوم کردن و یا زشت دانستن این رفتار نیست، هدف نشان دادن وضعیت ما در جامعه امروزی است، و ارزیابی اینکه خود ما تا چه اندازه در این سرنوشت غم انگیزی که بدان گرفتار آمده ایم سهیم هستیم.

ما با این متد تربیت شده ایم که از «لواط کاران» بدمان بیاید، یاد گرفته ایم که اینها بچه ها را اغفال می کنند؛ حال چگونه بعد از چنین تربیتی فرد باید بتواند «لواط کار بودن» (بخوان همجنسگرا بودن) خود را قبول کند؟ فرد در درون ناخودآگاه خود می اندیشد مبدا تسلیم این حس شوم که به صفت های زشت و ناپسند مزین گردم و بعد همه از من گریزان شوند؟! بله کار خیلی سختی است، اما ناشدنی نیست، به شرطی که بخواهیم و تعداد هر چه بیشتری از ماها خودی نشان دهیم و با این کار خود، به جامعه، اطرافیان و خانواده خود کمک کنیم که برداشت های نادرست و پیشداوری های خود درباره همجنسگرایی و همجنسگرایان را عوض کنند.

بعضی از ما همجنسگرایان، از اینکه یک یا چند دوست غیر همجنسگرا داریم قلبا احساس رضایت می کنیم و از اینکه مبدا دوست/دوستان غیر گی و لزبین ما متوجه احساس ما شوند واهمه داریم، چون می ترسیم که مبدا از ما فاصله بگیرند. این وضعیت مثل این می ماند که مثلاً یک ایرانی با یک خارجی ضدایرانی دوست باشد و ایرانی بودن خود را مخفی کند، که مبدا دوست خارجی اش از او برنجد یا دوستی اش را با او قطع کند. در این حالت حفظ و ادامه دوستی با طرف به قیمت نفی و سرکوب هویت ملی فرد می شود. حفظ دوستی و تلاش به ادامه اینچنین رابطه ای و به هر شکلی، با کسی که احساس و گرایش همجنسگرایانه ما را نمی تواند قبول کند، هم به قیمت نفی و سرکوب احساس و هویت جنسی خود ما منجر می شود، و هم تهدیدی است بر علیه سلامت روح و روان ما. پس ما همجنسگرایان بهتر است که اینگونه دوستی های خود را مورد بازبینی قرار دهیم و یادمان باشد که مشکل از کم دانشی، عدم آشنایی با قواعد دمکراسی و حقوق بشر و تنگ نظری طرف مقابل است، نه خود ما. چرا ما به تعریف و صحبت های طرف مقابل در مورد احساس خودش نسبت به جنس مخالف و... مرتب گوش دهیم و هی تصدیق کنیم، اما نتوانیم احساس، دیدگاه و خواسته قلبی خودمان را صادقانه با او مطرح کنیم؟ دوستی ها از هم می پاشد؟ چه باک؟ این همه همجنسگرا در کشور هستند، چرا با آنها دوست نشویم که هم زبانشان را می فهمیم، و هم خود را آنطور که هستیم نشان می دهیم؟ یک مسئله دیگر اینکه آیا طرف ما، واقعا ضد همجنسگراها است؟ یا برداشت ما این است؟ آیا حرکات و یا گفتار ما باعث نشده که طرف ما را مثل خودش بداند؟ تا چه اندازه به دوست خود کمک کرده ایم که ما و احساس ما را بشناسد؟

همجنسگرایانی هستند که هر چند گرایش جنسی خود را قبول کرده و با آن کنار آمده اند، اما در شرایط مختلفی که قرار می گیرند باز به عللی احساس خود را مخفی می کنند و یا گی/لزبین بودن خود را می پوشانند و حتی از این هم فراتر رفته و در جمع های مختلف، رفتار، حرکات و ارزش های هموفوبیایی دیگران درباره همجنسگرایی را تقلید می کنند. این دسته از همجنسگرایان بر این باورند که زندگی و احساس شخصی خود را بر اساس واقعیت ها تنظیم کرده و نمی خواهند برای خود مشکلی درست کنند. خودسانسوری این دوستان از یک طرف جمع حاضر را از آشنایی و دیدن یک همجنسگرا در عالم واقع محروم می کند(برخورد در عالم واقع با یک همجنسگرا، تاثیر بسیار



زیادی در اصلاح دید افراد نسبت به همجنسگرایان دارد)، و از طرف دیگر چنین برخوردی به ادامه توهم افراد جمع درباره خود او کمک می کند، که بله، طرف هم مثل خود ما (غیر همجنسگرا) است و این امر، علنی شدن او در آینده را سخت تر می کند، چرا که موانع ذهنی دوستان و اطرافیان خود را غلیظ تر کرده است.

آن روانشناس و روانپزشک همجنسگرایی که به زعم خودش دارای موقعیت اجتماعی خوبی است و گرایش خود را پنهان و تنها به این بسنده می کند که درباره «مشکل همجنسگرایی در جامعه» صحبت کند و یا مطلبی بنویسد، و یا آن دانشگاهی و تحصیلکرده ای که در موضوع «این افراد» و یا «این انسان ها» (همجنسگرایان)، مطلب می نویسد، علیرغم اینکه مطلب و یا صحبت هایش در جای خود ارزش دارند، اما نمی توان انکار کرد که خود این دوستان هم خودسانسور و خودسرکوب کننده هستند و شاید ندانند که به قول معروف، دشمن (ترس) در درون خود آنهاست و اگر از همجنسگرایی خود حرف بزنند، و به کمک زبان و دانش خود به درک جامعه کمک کنند، آنوقت تاثیر (به قول معروف صدا و تصویر) دو صد چندان خواهد شد.

حفظ «موقعیت اجتماعی» به هر قیمتی، برای ما همجنسگرایان ایران تا به حال خیلی گران تمام شده است و باید ذهنیت گذشته مبنی بر «انطباق با شرایط به هر قیمتی» را کنار بگذاریم.

گفته می شود که در آمریکا به طور متوسط روزانه ده هزار نفر از همجنسگرایان آن کشور به شکلی در زمینه حقوق اجتماعی/مدنی همجنسگرایان فعالیت می کنند (از چاپ مجلات و نوشتن در وبسایت ها گرفته تا لابی گری، ارائه خدمات مشاوره به دیگر همجنسگرایان، حرکات اعتراضی و...) و حال تلاش و فعالیت های همجنسگرایان در کشور خودمان را با آن مقایسه کنیم.

زبان و کاربرد روزانه آن نقش مهمی در خودسانسوری و خودسرکوبی ایفا می کند؛ قضاوت های خود ما درباره دیگر همجنسگرایان، شکل لباس پوشیدن آنها، به پارک رفتن آنها، رفتار و حرکات آنها، سکس زیاد آنها (که چیزی نیست جز تبلور آموزش های سنتی-مذهبی در زشت و نکوهیده بودن روابط جنسی) و... بوی شماتت، تحقیر، سرزنش و بدگویی از گفتار و حرکات و برخوردهای اخلاقی ما با دیگر همگرایش هاما انکار ناشدنی است.

بعضی از همجنسگرایان آنچنان در «غیرطبیعی» بودن خود غرق شده اند که اصلا به ذهنشان هم نمی رسد که دنیای دیگری را برای خود تصور کنند، و «غیر طبیعی بودن» را مورد سؤال قرار دهند. هیچ فکر کرده ایم که منطق غیرهمجنسگرایان مخالف ما چقدر خالی از برهان و منطق است؟ پس چرا توان مقابله با استدلال ها و تصورات بی منطقی و غیرعلمی و کهنه دیگران درباره خودمان را نداریم؟

حرف ها زیاد است، اما بهتر است از بقیه گذشت تا خود دوستان به آنها فکر کنند.

هدف این نوشته انتقاد از کسی نیست، هدف دلسرد کردن کسی هم نیست. جامعه ما عوض شده، این جامعه نه تنها با جامعه ده سال پیش، که حتی با جامعه پنج سال پیش هم تفاوت دارد. ذهن بسیاری از مردم درباره مسائل جنسی و همجنسگرایی دچار تحول مثبت شده است، اما نمی توان توقع داشت که جامعه یک شبه فرهنگ خود را عوض کند. هدف این نوشته کمک به خود و دوستان است که خویشتن خویش، اهداف، مشکلات پیش رو، رفتار و حرکات و برخوردهای شخصی خود و... را بهتر بشناسیم و با اصلاح آنها، بتوانیم هدفمندتر و با اراده بیشتری در راه آزادی و کسب حقوق خود تلاش کنیم.

## انزال زودرس؛ ترس و رابطه آن با گرایش جنسی

### نامه ای از مستر کاف

سلام بر شما عزیزان و دوستان خوب و زحمت کش من. من یکی از تازه ترین اعضای این مجله هستم که تعریف آن را توسط یکی از دوستانم شنیدم و خواستم که از این مجله استفاده کنم. فقط یک سؤال داشتم که فکر می کنم تا حدی عمومیت داشته باشد، چون آن چیزی که در اکثر سایت های مربوط به پزشکی مشاهده می کنم، همه نشان دهنده این مشکل جوانان و مخصوصا پسران است. در یکی از مقالات (سایتی) دیدم که نوشته شده بود بعضی از گی ها که مجبور به ازدواج می شوند، بعد از این که با جنس مخالفشان ارتباط جنسی پیدا کردند، تازه متوجه می شوند که این توانایی را دارند که این ارتباط رو ادامه بدن. حالا سؤال من اینجاست که: من یک پسری هستم که دچار مشکل انزال زودرس هستم (مشکلی که گفتم عمومیت دارد) و توان برقراری رابطه جنسی با جنس مخالف را در خود نمی بینم. در واقع همیشه نوعی سرخوردگی و شرمندگی در وجود من بوده است، از این که مثل سایر پسرهای دیگه قدرت جنسی ندارم و نمی توانم خودم را کنترل کنم. آیا این علاقه من به مردان، یا همان همجنسگرایی من، به خاطر این عدم توانایی در ایجاد ارتباط با جنس مخالف است یا نه؟ به عبارت دیگر به نظر شما اگر من این مشکل انزال زودرس را برطرف کنم و در خودم ببینم که می توانم با آرامش خاطر با کسی سکس داشته باشم، آیا ممکن است که به جنس مخالفم علاقه پیدا کنم؟ آیا این ترس که من نمی توانم با یک زن سکس داشته باشم، ناخودآگاه باعث نشده است که من به مردان روی بیاورم؟ نمی دونم تونستم که سؤالم رو تفهیم کنم یا نه؟ به هر حال خیلی ممنون میشم اگه من را راهنمایی کنید یا این موضوع را عنوان کنید تا دیگران هم نظر بدهند.

### ماها:

دوست عزیز، خیلی ممنون که این مسئله را مطرح کردی. انزال زودرس و مشکلات ناشی از آن ربطی به گرایش جنسی فرد ندارد و اتفاقا این مشکل در بین دگرجنسگرایان (غیرهمجنسگراها) شیوع بیشتری دارد، به این دلیل که ارضا مرد کلا سریع تر از ارگاسم و ارضاء زن صورت می گیرد و بسیاری از مردان به دلیل ضعف آگاهی در رابطه با جنسیت و به خصوص جنسیت زنان، در رابطه جنسی خود به ارضا طرف مقابل کمتر بها می دهند و همیشه قبل از اینکه زن به ارگاسم برسد، مرد به انزال می رسد و بعدش هم خسته و سرد شده به پهلو غلط می زند و به حساب خودش کار را تمام شده تلقی می کند. این یکی از اسباب اختلافات زناشویی دگرجنسگرایان است. (اگر زن زودتر به ارگاسم برسد، به دلیل جنسیت زنان، می تواند در عرض چند ثانیه دوباره به همان حالت اول برگردد). در حالی که در رابطه همجنسگرایان، دو زن یا دو مرد از نظر



مدت زمان ارگاسم یا انزال تا حدود زیادی به هم شباهت دارند.

اما هر مردی فارغ از اینکه به کدام جنس گرایش داشته باشد، ممکن است با چنین مشکلی مواجه باشد، تازه این مشکل در همه جوامع انسانی وجود دارد و مختص جامعه ما نیست.

در مورد انزال این را هم اضافه کنیم که مدت زمان انزال در همه افراد یکی نیست و تا حدودی متفاوت می باشد. قانون و قاعده و معیار خاصی هم برای تعیین زمان آن وجود ندارد. تنها معیار این است که دو نفر طوری با هم تنظیم کنند که در آخر کار هر دو احساس رضایت خاطر بکنند. این را هم بگوئیم؛ افرادی هم هستند که انزال یا ارگاسم طرف مقابل برایشان مهمتر از انزال خودشان می باشد و اگر خود به انزال نرسند، هیچ احساس ناراحتی یا عدم ارضا روحی و روانی نمی کنند. انزال زودرس عموماً در اوائل یک رابطه بیشتر مشهود است، به خصوص در بین جوانان (چه گی و چه غیر گی) و دلیل آن هم همان اضطراب و نگرانی و حالت روحی طرف در شروع رابطه است، همینطور ممکن است گاهی انزال زودرس به دلیل نداشتن رابطه جنسی در مدت زمانی طولانی (که در این مدت فرد خودارضایی هم نمی کرده) باشد، و یا به دلیل کهولت سن یا صدمه دیدن کمر و...

تعداد دگرجنسگرایی که به سکسولوگ ها و مربیان و مشاوران جنسی مراجعه و برای حل مشکل انزال زودرس خود چاره جویی می کنند، بسیار بیشتر از تعداد همجنسگرایان می باشد، هر چند که از اینگونه مشاوره ها و سکسولوگ ها در جامعه ما خبر چندانی نیست، چراکه رشته دانشگاهی سکس که در جوامع دیگر تدریس می شود را در اینجا نداریم. اما تا آنجا که می دانیم، یک سری روش ها برای حل مشکل انزال زودرس وجود دارد که البته در کنار موارد دیگری از جمله کسب دانش و آگاهی دقیق و علمی و جامع در مورد کارکرد بدن و سکس، و دخالت روان انسان در این مسئله، می تواند مفید و مؤثر باشد. و در نهایت نتیجه اینکه علاقه و گرایش شما به جنس موافق هیچ ربطی به مشکل انزال زودرس شما ندارد. (آیا مطمئن هستی که به انزال زودرس دچار هستی؟)

در مورد این مسئله که اگر یک همجنسگرا با جنس مخالف سکس داشته باشد، متوجه می شود که بله این توانایی را هم دارد، موضوع چیز دیگری است. اول اینکه ممکن است طرف بایسکشوال باشد، اما مهمتر از آن اینکه بله، تعداد زیادی از همجنسگرایان توان انجام سکس با جنس مخالف را دارند، اما سکس، تنها عمل نیست، رضایت روح و روان هم هست، عشق و کشش هم هست، دلتنگی و انتظار هم هست، حالات و نیازهای رمانتیک و عاشقانه هم هست و خیلی چیزهای دیگر. یک همجنسگرا نمی تواند در هنگام رابطه با جنس مخالف این احساسات را پاسخ دهد، اما در مقابل جنس موافق می تواند. پس جنسیت و رابطه جنسی تنها در یک عمل

صرف دخول خلاصه نمی شود و خیلی فراتر از اینهاست. اینجاست که می گویند همجنسگرایی تنها در رختخواب زاده نمی شود که با یک عمل سکس هم پایان بگیرد، و مبحث حقوق همجنسگرایان مطرح می شود که فعلاً از آن می گذریم.



ویژه نامه شماره ۵ مجله ماها به همراه این شماره منتشر شد:

## ترانس و اقسام مختلف آن



## شوخی با طعم جدی - جدی با طعم شوخی

نمی دونم شما هم روز و روزگاری که مجله سه کاف چاپ می شد آن را می خونیدین یا نه؟ اما اینو به اونهایی که سکاف را نمی خواندن بگم که این مجله معرکه بود، و خیلی علنی و راحت و جدی درباره مسائل جنسی صحبت می کرد و الحق که اطلاعات جنسی زیادی هم به خواندگانش ارائه می داد.

وقتی سه کاف منتشر می شد، مسئولین اش از همه خوانندگان مرتب دعوت می کردن که با مجله همکاری کنند، آن را به بقیه معرفی کنن، برای مجله مطلب بنویسن، یا در حد استعداد و امکان خودشون تو دانشگاه ها، مدارس و... تو جلسات و بحث ها شرکت کنند و به اهمیت آزادی جنسی دامن بزنند و گزارش اش را به سکاف بدن که چاپ کنه و بقیه هم مطلع بشن و از تجربیات دیگران استفاده کنند و... اما بیچاره سکاف خودش بود و حوضش، کسی به خواهش و التماس اونا جوابی نمی داد و سایت سکاف با وجودی که میلیون ها هیت در هر ماه داشت، اما دریغ از یک مطلب دندان گیر از خواننده ها. البته سکاف ۳-۴ نویسنده ثابت داشت و خوب هم می نوشتند. خلاصه تا اینکه سکاف تعطیل شد و همه داد و فغان و فریادشون بلند شد که چرا از پیش ما می رید و همان گریه و زاری بعد از مرگ که ما ایرانیا خوب بلدیم!

حالا جریان مجله ماها است. شاید خیلی ها فکر کنن که انتشار ماها به این معنی است که بقیه «آسوده بخوابند که ماها بیدار است»، اما نه بابا، هیچ اینطوری نیست و این هم رسمش نشد. وقتی چند نفر کاری را شروع می کنن، بقیه باید بیان کمک تا این چند نفر زیر فشار له نشن و خرشون تو گل نمونه و تعطیل نکنن. حالا اگه مطلب نمی تونین بنویسین، کارای دیگه که هست، نمی گم حتما به ماها کمک کنین، خودتون هر طور میتونین کاری بکنین تا فعالیت ها زیاد بشه، فعالیت که تنها شامل مطلب نوشتن نیست. ۹ شماره از ماها چاپ شده، ولی خبری از شروع فعالیت توسط خیلی های دیگه یا حتی جیکی از جایی شنیده نمی شه. جریان چی هست؟ گوش های من کار نمی کنن؟ یا نه، وضع و حال و روزگار ما گی - لزیبن های مملکت خراب تر از اونه که فکر می کنیم؟





شماره ۹

شهریور ماه ۱۳۸۴



**ماها**، مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایران

برای بیان نظرات و پیشنهادات خود، و یا ارسال مطلب، عکس، نقد، و همینطور برای **اشتراک «ماها»**، از آدرس پستی زیر استفاده کنید:

[Majaleh\\_maha@yahoo.com](mailto:Majaleh_maha@yahoo.com)